

اطراعات

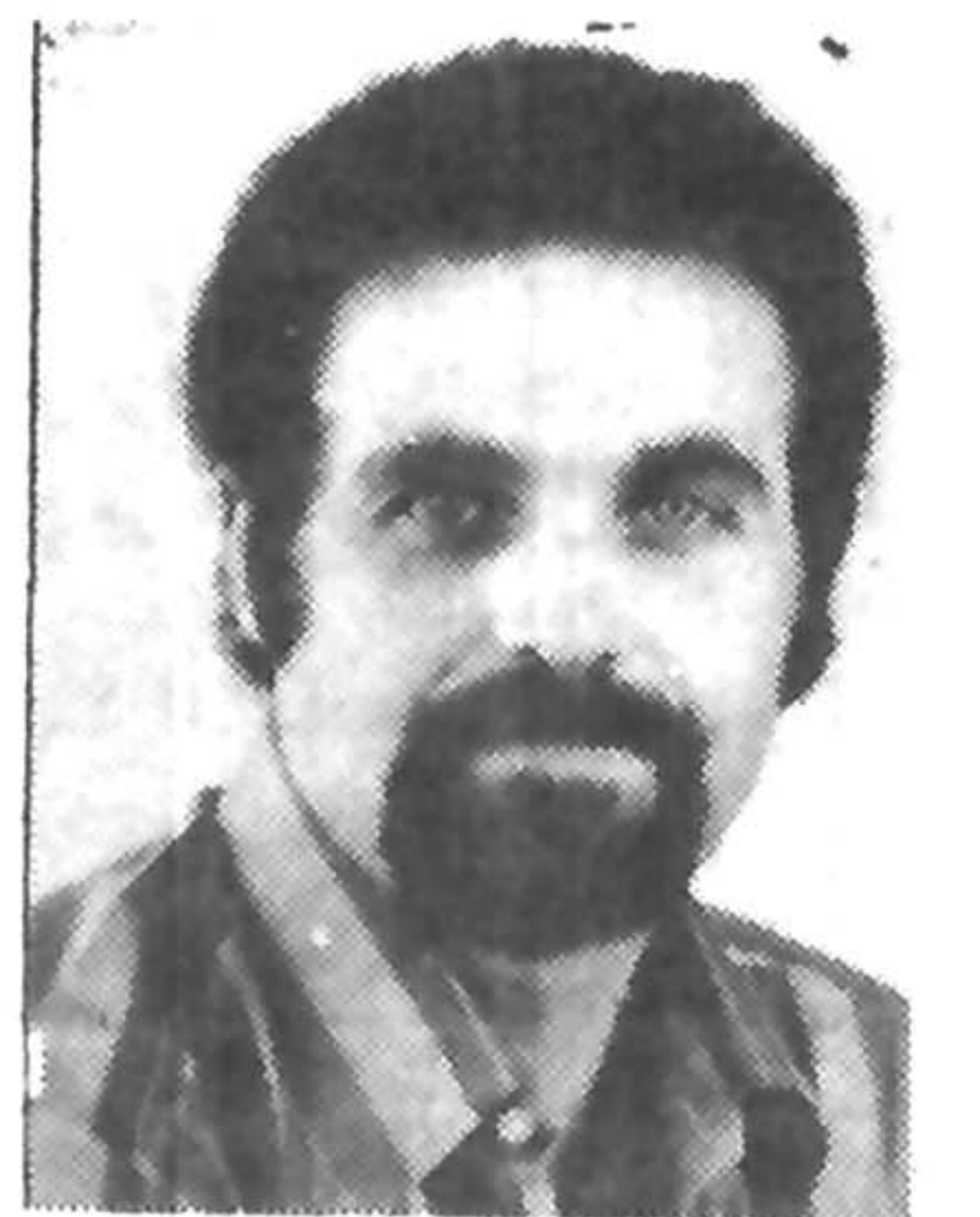
مشروطیت: خونبهای شهدای راه آزادی



نویسندگان:



اسماعیل یگانگی



احمدرضا دریانی

طراح صفحات:

حبیب الله مفتون



آزادخواهان اسیر در باغشاه

مشروطیت ایران درنگرشی تازه

فراز و نشیب‌های نخستین انقلاب مشرق زمین

دارالخلافه مبارک، تهران، در برابر فواره‌های زیبا، به نیمکت راحت تکیه داده و در هوای بخارلود با نشنه قلبان چرت میزد. در اوائل قرن حاضر، وقتی «پیرلوتی» در سفرش به ایران جز تصویرهای فیروزفام مسجدها و کوههای پر برف سیمگون چیز جالبی «از زندگی داخلی ایران» با خود به ارمغان نبرده بود. بنظر می‌آمد ایران، نیز مانند همسایه غربی خود - عثمانی - بخواب ابدی فرو رفته است.

دو سیاست استعماری زمان - روس و انگلیس - در عقب ماندگی ایران نقش اول داشتند و جز بلعیدن این سرزمین زرخیز و تاراج و یغمای ثروت ملی آن هدفی نمی‌شناختند. «تیکر انف» مامور تزار، در کتاب «وضعیت اقتصادی و اجتماعی ایران» بیشرمانه ارزوی دولت متبوع خود را از حلقوم توده محروم ایرانی بر زبان آورده می‌نویسد:

«... در ضمن سیاحت در آذربایجان تمام دهقانان از من میپرسیدند: چه وقت آذربایجان بروسیه ملحق میشود؟». «خان» در املاک خود «حاکم ملک» محسوب میشد. سرکردگی قشون با او بود و در مورد لزوم «خان»ها بامر شاه، با تعداد معینی قوای مسلح به کمک وی می‌شتافتند. باین ترتیب منطقی است اگر ادعا شود حقوق و مزایاتی که قانونا به زارعین و رعایای ایرانی تعلق میگرفت کمتر از «حقوق» و وظایف دهقانان اروپای عصر فنودالیزم بود. «ویکتور برار» در این مورد می‌نویسد:

«... برای فهم وضعیت ایران، لازم است موقعیت اروپا در دوره حکومت کار و نژیان را بخاطر آوریم. در آن زمان امپراطوری وسیع

خانخانی و فقر و محرومیت شدید رعایا - که قسمت عمده جمعیت ده میلیون نفری آنروز ایران را تشکیل میدادند - یک انقلاب بورژوازی بود که بازاریان و صاحبان صنایع نوپا از پیشگامان این نهضت بودند. نهضت از حمایت همه جانبه سه میلیون و نیم پیشه‌وری، که در اقتصاد شهری نقش مهمی داشتند، بهره داشتند. گفتنی است که اوائل قرن حاضر، روزگاران پیش از انقلاب مشروطیت، کشور ما نمونه کامل یک جامعه عقب مانده مشرق زمین بود. اقتصاد کشور بر پایه اقتصاد روستائی بدوی استوار بود که نتیجه منطقی مناسبات پادشاهی بود. «خان»ها که ضعف حکومت مرکزی بر قدرتشان میافزود، مالک جان و مال و ناموس رعیت بودند. از دیدگاه سیاسی، اصول اداره مملکت با سلطه مطلق و نامحدود شاهان همراه بود. والی هر ایالت در محدوده حکمرانی خود شاه کوچکی بود که با خودکامی مطلق بر مردم حکومت میکرد. «ویلمورن» جهانگرد معروف فرانسوی، در ۱۸۹۵ پس از بررسی اوضاع ایران می‌نویسد:

«مردم ایران در خمودی مطلق بسر میبرند. کسی را با سیاست کاری نیست. فقط در بعضی از شهرهای بزرگ چند نفر ناراضی میتوان پیدا کرد که اینان نیز در طغیانهایی که فلان شاهزاده علیه حکومت مرکزی برپا میکند اشتراک دارند. در همین حال عده این ماجراجویان باندازه ای ناچیز است که بهیچوجه قابل توجه نمیشد». زندگی در ایران نیز مثل تمام کشورهای عقب مانده با اصول اقتصاد بدوی، بدون راه آهن و کارخانه و کارگر شهری و بدون اینکه مردم به منافع طبقاتی خود پی ببرند جریان داشت.

در میان حوادث شگرف و سرنوشت ساز تاریخ ما، انقلاب مشروطیت، بی شک بالاترین مقام را دارد. این انقلاب، بجا، نقطه تحول تاریخی در حیات ملت ماست. انقلاب مشروطیت، با همه ی نارسائی‌ها و کم تجربگی رهبران در سازمان دهی تشکیلات انقلابی - چنان نایشی از همگامی و همدلی توده مردم در مبارزه با خودکامگان داخلی و استعمارگران خارجی برپا کرد که تا آنروز فقط در انقلاب‌های بزرگ اروپا مانند داشت. انقلاب مشروطیت، مانند همه انقلاب‌ها و تحولات تاریخی چند بخش متمایز دارد.

نخست، نظام طبقاتی و وضع اقتصادی و اجتماعی خاصی پیش از انقلاب که نطفه‌های انقلاب در آن بارور شد و مردم کوچه و بازار شروع به مبارزه سیاسی کردند و به پیوستن به نهضت آزادی گرایش نشان دادند و دیگر، شرح سالهای انقلاب و راه خونین و قهرمانانه‌ای است که طی سه سال - از صدور فرمان مشروطیت تا رستاخیز همگانی علیه محمد علیشاه خودکامه - طی شد و آن دیگر، پی آمدهای انقلاب و تاثیر آن در رویدادهای سیاسی و اجتماعی دوران بعد از انقلاب و دگرگونی در بافت اقتصادی و سیاسی جامعه ماست که هر یک از این قسمت‌ها، سود بخش‌های بحث‌انگیز جداگانه‌ای را در برمیگیرد:

ماهیت انقلاب مشروطیت

بررسی اوضاع سالهای آخر حکومت یکصد و هشتاد ساله «قجرا» نشان میدهد که انقلاب مشروطیت، به رغم شیوه حکومت



میرزا جهانگیرخان شیرازی (صوراسرافیل)



ملک المتکلمین

همکاری با بازاریان و روحانیون

شهادت امام، در اوایل قرن بیستم و با بیداری ملت جنبش مشروطه خواهی تنها در تبریز یکصدکارگاه بزرگ و کوچک باده هزار کارگر وجود داشت

در تهران، رشت و سایر شهرهای شمالی کشور نیز کارگرانی در رشته های برق، چاپخانه، کارخانه چوب بری و میکانیکی کار میکردند... کارگران نیز مانند صاحبان صنایع برای خود اتحادیه هائی تاسیس کرده بودند که مثل هر انجمن و «اتحادیه» و «جمعیت» آن عصر نمی توانست از قوه جاذبه نهضت مشروطیت و آزادیخواهی برکنار بماند.

در آغاز انقلاب بورژوازی، کارگران دوش بدوش استادان خود «علیه اصول قدیمه» مبارزه برخاستند، جنبش کارگران، که در داخل نهضت مشروطه خواهی شکل میگرفت، کم کم جنبه طبقاتی پیدا کرده بود. مثلا اعتصاب کارگران چاپخانه های تهران بمدت ده روز باعث تعطیل اجباری روزنامه ها شده بود (ژوئیه - ۱۹۱۰) در این روزها تنها نشریه ای بنام «اتحادیه کارگران» منتشر میشد.

کارگران اعتصابی - برای اولین بار، ایجاد مناسبات منطقی بین کارگر و کارفرما را خواستار شدند که این خود از بیدادی جنبش کارگری در کشور همسایه (عثمانی) و سوسیال دمکراتهای قفقاز مایه میگرفت.

علاوه برتجار و بازاریان، پیشه وران نیز به نهضت کشانیده شدند.

عامل مهم دیگری که در این وقت، در صحنه سیاسی ایران رخ نمود و بازاریان و پیشه وران و مردم ضداستبداد دست همکاری داد، روحانیون و پیشوایان مذهبی بودند و چنانکه در جریان انقلاب دیده ایم، نقش عمده ای در بیدادی توده ها و تشدید جریانهای انقلابی ایفا کردند...

افکار و اعمال روحانیون، که در اوج نهضت، عملا به دو گروه مستبد و مشروطه خواه تقسیم شده بودند، در بین مردم اثرات عمیقی بخشید. روحانیون مجاهد تهران که علیه خودکامگان در نبرد بودند، برای اینکه به مبارزه ضد استبدادی خود شکل کاملاً مذهبی بدهند، از علمای و مجتهدین نجف استفتاء نمودند که جا دارد نمونه ای از سوال روحانیون تهران و پاسخ علمای نجف را مرور کنیم:

به مجتهدین عالی مقام - نمایندگان حکمت الهی - سایه شان مستدام - لابد تاسیس مجلس شورایی را شنیده اید. شما بخوبی میدانید که این مجلس در راه حفظ قوانین و طرفداری از طریقه مقدس اثنی عشری و امحاء ظالمین و خاتمین و نشر عدالت در تمام کشور و اعلاء پرچم حکومت ایران سعی و کوشش می نماید. متأسفانه معدودی اشخاص خودخواه مفتن با نشر افتراها و اکاذیب در راه امحاء مجلس میکوشند. تمنا داریم وظیفه مسلمین را در این مورد بیان فرمایند.

جواب سوال بالا از طرف مجتهدین عالی مقام نجف اشرف باین شرح داده شد:

«بسم تعالی و به نستعین: بسم اله الرحمن الرحیم
صلی الله علی محمد و آل الطاهیرین و لعنت اله علی القوم الظالمین الی الیوم القیامه... اما بعد با تأییدات الهی و مراحم بقیه در صفحه ۱۱

نفوذ روز افزون انگلیس و روس، استبداد سیاه شاهان قاجار، و خود کامگی حکمرانان ایالات، انواع و اقسام مالیات و عوارض که بزور شمشیر از همگان ستانده میشد و مهمتر از آن مساله واگذاری قسمت عمده منابع ملی به روسیه و انگلیستان و شایعه تقسیم ایران بین این دو قدرت استعماری بیش از پیش موجب نگرانی ترقیخواهان و آزاد مردان شده بود.

بورژوازی ایران که از عواقب مصیبت بار واگذاری ثروت ملی به استعمارگران بیگانه آگاهی داشت، و نیز منافع و مصالح خود را در خطر جدی می دید، پا بمیدان گذاشت و برای مبارزه با ایرانفروشی رجال وطن فروش، با دیگر نیروهای ملی و ضد استبدادی همصدا شد. لازم به یاد آوری است که تا انقلاب مشروطیت، در کشور ما از «ماشین» و صنایع بزرگ خبری نبود.

صنایع، دستی بود. بعد از اینکه افغانها در یورش های ویرانگر خود اصفهان و تعدادی از شهر های آباد ایران را ویران کردند، پیشرفت صنعتی ما نیز بدنبال زوال صفویه دچار رکورد و وقفه شد و درست در سالهایی که، صنعت اروپا، از برکت اختراع ماشین ها، رونق بسزائی داشت و صنایع شیمیائی، راه آهن، کشتیرانی، بنیاد تولید را دستخوش دگرگونی انقلابی کرده بود، ایران، از انقلاب صنعتی اروپا بی بهره بود. در چنین وضعی جاری شدن سیل کالا های بیگانه به بازار ایران کاملاً طبیعی بود پیداست رقابت کشور ها، در قبضه کردن بازار ایران چه مصائبی برای ملت مادر پی آورد.

صنعت نو پای ایران، در برابر سیل عظیم کالا های خارجی تاب مقاومت نداشت. و این امر، بیش از همه خشم و نگرانی صنعتگران و سرمایه داران نو پا فراهم ساخته بود و از اینجاست که بورژوازی نوپای ایران با روسیه و انگلیستان و فرانسه شروع شد. در این زمینه، روحانیون نیز با فتاوی خود مردم را به استفاده از صنایع وطنی و تحریم کالا های بیگانه تشویق میکردند. غیر از تهران و تبریز و رشت، در سایر شهر های ایران نیز صنایع کوچکی وجود داشت که فقط بر رفع احتیاجات آن شهر بسنده بود. هر شهر کوچک نیز کارخانه رنگرزی، قالببافی، شیشه و صابونسازی مخصوص بخود داشت، رویهمرفته صنایع ایران، در آنزمان، در بند تولید بدوی خود گرفتار بود. از علت های مهم این رکود صنعتی کم پولی در کشور و نبود واحد مقیاس معین در کشور بود. دانستنی است که اسکناس بانک دولتی، در بعضی از شهر ها قابل پرداخت نبود و پولهای تفرقه و نیکل و برنجی در هر شهر نرخ مخصوص داشت.

اشکال بزرگ دیگر در معاملات تجارتنی تفاوت واحد وزن در شهر ها بود مثلاً یک من در تهران «سه کیلو» و در اصفهان شش کیلو گرم بود...

وضع کارگران نیز بسیار رقت بار و سطح مرد ها فوق العاده نا چیز بود. شرایط کار سخت و طاقت فرسا بود. محیط کار و بهداشت و تغذیه کارگران وضع بهتری نداشت. مرگ زودرس کارگرانی که در زیر زمین های مرطوب و تاریک جان می کنند، برای پژوهشگران، نمونه های قابل اطمینان بدست می دهد.

شارلمانی به املاک کوچک زیادی تقسیم شده بود بعضی از اینان دارای خودمختاری و تمامیت ارضی بوده و سایرین تابع صرف بودند... امپراطور، حقوق خود را بین کسانی که از املاک بهره برداری میکردند تقسیم می نمود.

بعضی از این اشخاص، املاک را بنام «ملک خصوصی» خریداری میکردند. دسته ای نیز صرفاً سمّت اجاره داری داشتند. قوانینی که در ایران جایگزین اصول فنودالیسم شده بود، رفته رفته مانع بزرگ و قابل ملاحظه ای در راه ترقی کشور میشد. این قوانین تطابقی با شرایط نوین زندگی نداشت. لذا ماهیت اولیه خود را از دست داده و فقط صورت ظاهری خود را حفظ کرده بود. بموجب قانون ۱۸۴۸ سه طبقه دارای حق مالیکت بودند:

۱ - شاه - ۲ - ملاک - ۳ - زارع.

این قانون حتی بهنگام تصویب و اجرا، قانون مندرسی بیش نبود زیرا در عین حالیکه از نظر قانونی زمین به درباریان و مالکین و دهقانان تعلق داشت عملاً بطریق زیر تقسیم میشد:

۱ - خالصجات: املاکی که مخصوص شاه و حکومت و دولت بود.

۲ - اوقاف: املاکی که مخصوص مساجد و موسسات مذهبی بود.

۳ - املاک اربابها: املاکی که تحت مالکیت خصوصی اربابان بود.

در این میان تنها، «رعیت» و زارع از داشتن زمین محروم بود. در چنین احوالی، «خان» ها از ضعف حکومت مرکزی سوء استفاده کرده، زمین های غیر مزروع دولتی را بفتح خود ضبط نمودند، بتدریج زمین های «خالصه» به زمین های «ارباب» اضافه شده. سلاطین نیز بر اثر نیاز مالی شروع به فروش خالصه جات کردند.

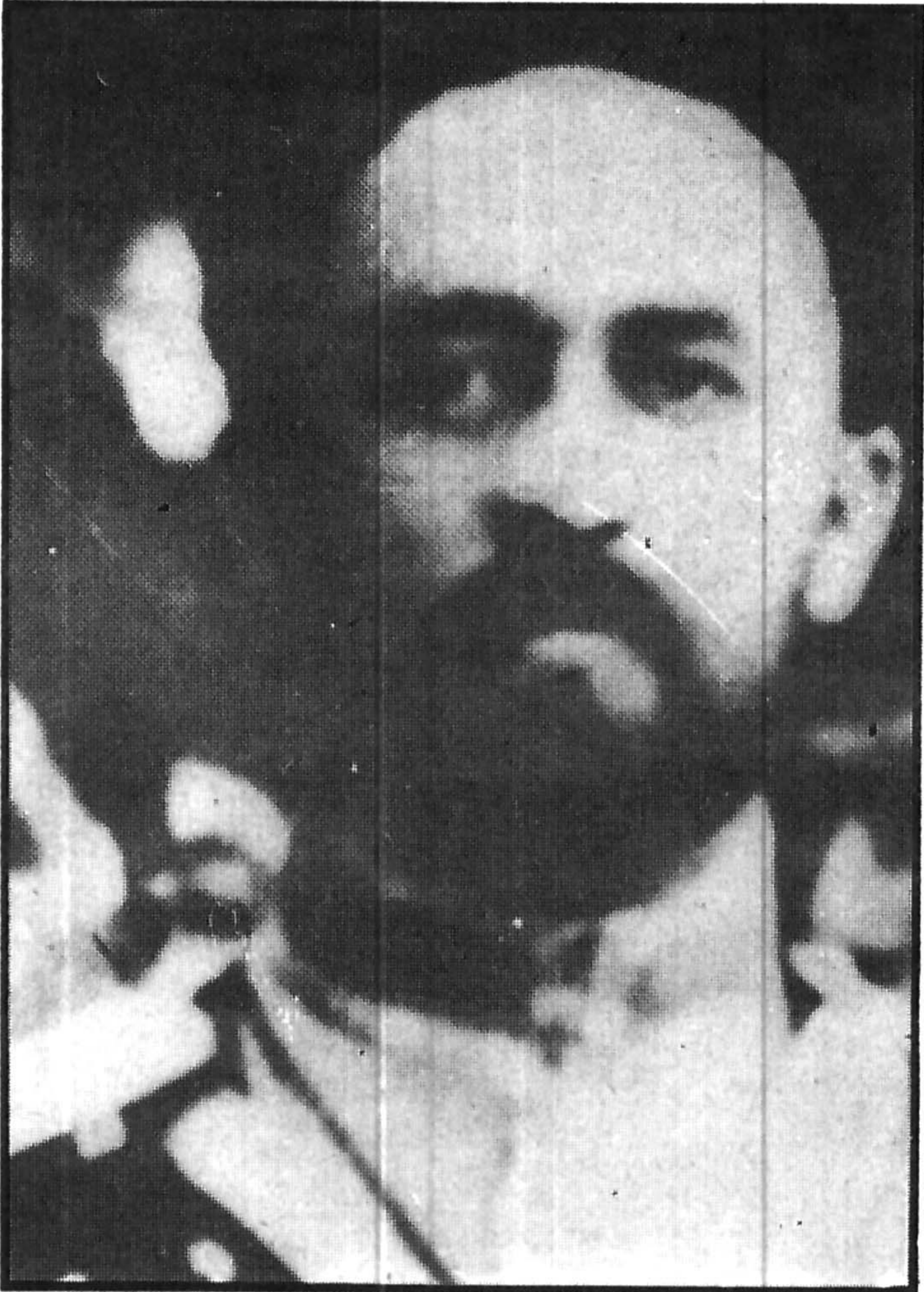
این وضع، تا اواسط قرن نوزدهم ادامه داشت تا تقریباً تمامی زمین های شمال ایران بتصرف «خان» ها در آمد. در شکل بندی طبقاتی آنروزگار، این خانها، اشراف (اریستوکراتها) صاحبان زمین را تشکیل کردند که در عین حال بطاخر داشتن تفنگچی و افراد مسلح، قدرت سیاسی و حاکم منطقه خود بحساب می آمدند.

در اواخر قرن نوزدهم، طبقات دیگری که در راس آن بورژوازی و پیشوایان مذهبی بودند، در امر خرید زمین ها پا پیش گذاشتند و هر قدر دامنه تجارت و داد و ستد با شرق بیشتر می شد، بر قدرت مالی و سیاسی طبقه در حال رشد «سرمایه دار» و پیشه وران شهری افزوده میگردد. با چنین آهنکی، زمین نیز، از حیث قدرت «خان» ها به برجستگان این طبقات نو پا منتقل می شد. اوائل قرن حاضر، املاک بزرگ، عملاً از دست خان ها خارج شد در اختیار «مالکین» قرار گرفت و بموازات آن، قدرت اقتصادی و سیاسی «خان» ها نیز به جانشین آنان، «مالکین» بزرگ منتقل گردید.

پیدا شدن «مالک» که روز بروز قدرت و استحکام بیشتری پیدا می کرد، از شمار مالکین کوچک و صاحبان زمین های متوسط می کاست، و آخر کار، این خرده پاهای واگذاری زمین های کوچک خود به مالکین بزرگ کاری از دستشان ساخته نبود. غیر از این بهانه های اقتصادی، نا امنی و راهزنی نیز از عوامل فرار رعایا از دیه ها و روستا ها به شهر ها بود. و در جریان انقلاب، می بینیم که همین رعایای فراری که قسمت عمده آن جذب جامعه شهری شده بودند، از عناصر و عوامل کار ساز انقلاب شده بودند.

شاپشال و لیاخوف دوبیگانه منفور و ضد انقلابی

چگونه محمد علیشاه برای محوم مشروطه بدست لیاخوف مجلس را بتوپ بست



لیاخوف

استواران روسی بریگاد قزاق، چند برابر افسران ایرانی حقوق می گرفتند

گمرکات شمال، عملاً حقوق وجیره افسران و سربازان بریگاد را در دست گرفت و از آنجا که «بریگاد قزاق» برای پیشبردنیات استعماری روسیه حربه ای موثر بود در نظامنامه عمومی آن، علاوه بر تامین مخارج، که عملاً کنترل آنرا در اختیار افسران روسی می گذاشت، امتیازهای دیگری گنجانیده شده بود از آنجمله: فرمانده روسی بریگاد در ایران بلاواسطه تابع شخص شاه بود در مسایل سیاسی، نیز با صلاحدید سفیر روسیه در تهران اقدام میکرده فرمانده بریگاد، از پترزبورگ تعیین می شد و حقوق و مزایای خود را از بانک استقراضی روس در ایران و دستورات لازم را از سفیر کبیرو دولت متبوع دریافت می کرد... فرمانده و افسران روسی بریگاد چون سمت مستشاری بریگاد قزاق را داشتند علاوه بر حقوق خود از بانک استقراضی روس، از دولت ایران نیز وجیره و مواجب دریافت میکردند. حقوق سالانه افسران ده هزار منات، حقوق وجیره افسران ۵۰۰۰ منات بود. استواران روسی نیز سالی ۳۰۰۰ منات از دولت ایران دریافت می داشتند. در حالیکه حقوق افسران و سربازان ایرانی بریگاد بسیار ناچیز بود. در بریگاد قزاق، ۲۷۰ نفر افسران ایرانی خدمت میکردند که حقوقشان حتی کمتر از یک دهم حقوق استوارهای روسی بود.

یک سرتیپ ایرانی که معاون سرهنگ لیاخوف بود، هر ماه تنها ۱۰۰ منات حقوق می گرفت. امار روزنامه هانشان می دهد که یک سرهنگ و سه افسرو پنج استوار روسی در سال ۱۶۱۹۲ تومان حقوق می گرفتند در صورتیکه حقوق و مزایای یک سرتیپ و ۲۷۰ افسر ایرانی رویهمرفته در سال از ۳۶۵۴۹ تومان تجاوز نمیکرد... فرماندهی بریگاد قزاق، مقارن با انقلاب ملیون ایرانی، با سرهنگ «و. پ. - لیاخوف» افسر ارکان حزب کل روسیه بود و تشکیلات آن از دو هنگ سوار تشکیل می شد.

هیات نظامی روس برای پایه گذاری بریگاد قزاق، مرکب از سه نفر افسر و پنج نفر استوار به ایران آمدند. رئیس این هیات افسری بود بنام سرهنگ دوم «دومانتویچ» افسران حرب ایران. دو افسر دیگر عبارت بودند از: «ا. براتکوف» رئیس مدرسه نظامی «ستورا پول» و: «کوخارنکو» «افسرهنگ» «یکاترینوبدر»... سه سال بعد، رئیس هیات نظامی قزاقان روس عوضی شد و «شارکوسکی» جای سرهنگ دومانتویچ را گرفت. روزنامه «جبل المتین» در شماره ۱۱ مارس ۱۹۰۹ برای اولین بار متن قرارداد ۱۸۸۲ را که بین میرزا سعید خان وزیر خارجه ایران و وزیر خارجه روسیه امضاء شده بود فاش کرد: بودجه بریگاد قزاق از عواید گمرکات شمال ایران تامین شد. میدانیم که از مدتها پیش از آن، گمرکات شمال و جنوب کشور تحت کنترل روس وانگلیس درآمد بود.

در سال ۱۹۰۲، درآمد گمرکات جنوب ایران، که بالغ بر ۱۲/۵ میلیون فرانک بود، برای تضمین وامی که از انگلستان گرفته شده بود بختیار این دولت گذاشته شد. درآمد گمرک شمال ایران (شامل بندر انزلی (پهلوی) استارا - مشهدسگر «مشهد سر» و غیره) و نیز درآمد زهای قفقاز و ترکستان در مقام وام سالهای ۱۹۰۱-۱۹۰۰ که معادل ۳۲/۵ منات بود بعنوان تامین به دولت روسیه داده شده بود. گفتنی است که استقراض اول دولت ایران از روسیه بمبلغ ۲۲/۵ میلیون منات (معادل ۶۰ میلیون فرانک) بوسیله بانک استقراضی روس گرفته شده بود که ۷۵ ساله مستهلک میگردد. استقراض دوم بمبلغ ده میلیون منات بود که با تضمین درآمد گمرکات ایران داده شد. از جمله شرایط پرداخت این وام به دولت ایران این بود که تا ده سال حق ندارد از هیچ دولتی تقاضای وام بکند...

باین ترتیب، روسیه، باتامین هزینه بریگاد قزاق از عوامه

و مواجب و بعثت آنکه همه سربازان بخدمت بزرگان پذیرفته نمیشدند رفته رفته سربازان در صد پیدا کردن شغلای دیگری نیز برآمدند. کسب و کار عمده بعضی از آنان نزول پول بود... عده زیادی از آنان در بازار بشغل باربری مشغول بودند. دسته ای نیز به صرافی، قصابی و یادست فروشی می پرداختند... توپخانه ایران ۲۰۰ عراده توپ داشت که غالب آنها برنجی بود. این توپها سرپرورابه های آنها شکسته بسته بود. باستثنای دیوارهای گلی و رخنه دار اطراف تهران و خندقهای پای آن میتوان گفت که در ایران دژ نظامی وجود نداشت.

ناصرالدین شاه و بریگاد قزاق

در چنین حال وهوانی، ناصرالدین شاه ب فکر ایجاد یک نیروی منظم ارتشی افتاد که پیش از هر چیز حافظ جان و مال و تخت و تاج او باشند و بدین منظور در ۱۸۷۹ (۹۹ سال پیش) طی فرمانی بریگاد قزاق ایران را تاسیس کرد که بموجب آن فرماندهان و معلمین نظامی آن نیز از پترزبورگ اعزام می شدند. علت گرایش ناصرالدینشاه به ایجاد بریگاد قزاق در ایران را باید در سفر دوم او به اروپا جستجو کرد. در آن سال (۱۰۰ سال پیش) ناصرالدینشاه ضمن عبور از ولایت ایروان، همه جا با استقبال و مشایعت دسته های قزاق روبرو می شد. وضع ظاهری دسته های قزاق لباسهای زیبا و سلاح های آنان مورد توجه شاه قرار گرفته بود.

لازم به یادآوری است که در همان زمان، ناصرالدینشاه، برای اصلاح ایران با دولت اتریش وارد مذاکره شده بود و دولت انگلیس نیز برای افزایش نفوذ خود در ایران، درصد ایجاد سوار نظام ایرانی برآمد و با در نظر گرفتن اهمیت مساله، پیشنهادهای توجیه انگیزی بشاه داده بودند حتی حاضر شدند مبلغی پول بعنوان کمک نیز بپردازند...

بهر حال در همان سال، اولین

عده پنجاه نفر، سرباز گماشته افسران بودند. پس در اختیار حاکم قزوین فقط در حدود ۳۰ نفر سرباز سوار غیر منظم باقی می ماند... دولت ایران برای نگهداری سربازان بودجه زیادی نمیکذاشت، به افسران و سربازان حقوق وجیره نمیرسید، افسران، مخصوصاً سربازان با تنگدستی و بعبارت صحیح تریاکدانی امرار معاش مینمودند. اسلحه سربازان تفنگ سیستم «ورنل» و یا «کرنیک» بود و بسیاری از آنها زنگ زده بود. این سربازان فلک زده غالباً تیراندازی بلد نبودند و حتی از فاصله ۲۰ قدمی هم نمی توانستند تیر به هدف بزنند. در ایران تنها مسلمانان شیعه بخدمت سربازی برده می شدند. دسته های زیر از خدمت سربازی معاف بودند: ۱- عیسویان ۲- یهودیان ۳- زرتشتیان ۴- مسلمانان ولایات کاشان و یزد... شهر نشینان. افراد پیاده غالباً از آذربایجان و از میان قبایل ترک زبان انتخاب می شدند. تنها صدی پانزده آنان فارسی زبان بودند.

سنگینی بار خدمت سربازی بردوش دهقانان فقیر بود. املاک مالکین بزرگ و یادهانی که تیول آنان بود غالباً از دادن سرباز خودداری کرده و یا به اعزام چند نفری به سربازی اکتفا مینمودند... نگهداری عائله سربازان هر ده برعهده دهقانان همان ده بود. علاوه بر این، دهقانان مجبور بودند به سربازانی که از ده شان انتخاب شده بودند، انعام و پول توجیبی وجیره بدهند... اغلب سربازان بشغل درباری اعیان و یا اتباص خارجی میپرداختند... معمولاً برای درباری دوتن سرباز با هم استخدام می شدند یکی شب و دیگری روز پاسداری میکرد سربازان پرستاری کودکان و یا آشپزی و خانه داری را متقبل می شدند. مزد کار سربازان از این قرار بود: قزاق پیاده سه تومان - قزاق سوار، که در شهر یا اسب خود بخدمت پذیرفته میشد، چهار تومان. سرباز از ۱/۵ تا ۲ تومان... بعثت نرسیدن جیره

در هنگامه انقلاب مشروطیت، بتوپ بسته شدن مجلس و استبداد صغیر محمد علیشاه ماجرای چشمگیری است که جادارد نگاه کوتاهی به آن بیفکنیم.

میدانیم که قزاقان مجلس را بتوپ بستند و فرمانده روسی شان «کنل لیاخوف» با همدستی «شاپشال» معلم و مربی روسی «محمد علیشاه» در طرح و اجرای این نقشه و تشویق محمد علیشاه در سرکوبی آزادیخواهان نقش مهمی داشتند بنابراین بهتر است اول چگونگی تشکیل بریگاد قزاق را بررسی کنیم که پیش از آن نظری به وضع ارتش و سربازان ایران در آن روزها ضروری است. داستان را با گزارش یک ژنرال روسی آغاز می کنیم:

ژنرال «کاساکوسکی» فرمانده روس بریگاد قزاق ایران، در گزارشی که از وضع ارتش ایران برای دولت روسیه تزاری فرستاده بود چنین نوشت: «در ارتش این کشور، هرج و مرج و بی قانونی کامل حکمفرما بود، سربازان برای همه عمر بخدمت سربازی جلب می شدند. برای خدمت سربازی من مخصوص قانونی وجود نداشت، پیرمردانی در صفوف ارتش ایران وجود داشتند که بزحمت قادر به راه

شاپشال





محمد علیشاه قاجار

علاوه بر سوار نظام، یک گردان (مربک از ۴ گروهان) پیاده، دو باتری توپخانه سوار (هریک مرکب از ۴ توپ) و روهیمرفته ۱۵۰۰ نفر تشکیل می شد. افسران روسی، که زیر نظر «لیاخوف» خدمت میکردند، عبارت بودند از سروان «برینوفس» معلم پیاده نظام - ستوان «بلازوف» معلم سوار، سروان «اوشاکف» معلم توپخانه و یک پزشک نظامی بنام دکتر «وویشسکو»، یک دامپزشک و پنج استوار روسی جزو ستاد فرماندهی بریگاد بودند. لازم بیادآوری است که در تمام اردوی ایران ۲۸ افسر و ۶۳ استوار روس خدمت میکردند.

بیانیه افسران آزادیخواه

بریگاد قزاق، بشکلی که ترسیم شد، در حقیقت پیشقراول ارتش تزاری در پایتخت بود. محل پادگان «بریگاد قزاق شاه» بر طبق آخرین اصول معماری اروپا و زیر نظر ژنرال روسی (کاساکوسکی) ساخته شده بود محل فعلی وزارت خارجه و باغ ملی بریگاد، و فرمانده آن کلنل لیاخوف، آلت اجرای سیاستهای استعماری روسیه بودند بیخود نبود، محمد علیشاه پس از توتوپ بستن مجلس وسیله

افسر بریگاد (اسامی افسران ذکر می شود) در منزل امامقلی خان جمع شده پس از مذاکرات با اشخاصی که هیچگونه ارتباطی با بریگاد نداشتند، به مجلس روانه شده و رئیس مجلس را ملاقات کرده اند. بنابه اظهار رئیس مجلس، این افسران علیه حکومت و مجلس بریگاد اظهار نموده اند فقط گفته اند که نسبت به مجلس و اوامر مجلس وفادار هستند. با این ترتیب عمل افسران مزبور فقط بی انضباطی محسوب میشود و گرچه، مدتهاست در بریگاد خدمت می کنند، با وجود این نظم و انضباط را بهم زده اند. عده زیادی از این افسران قدم در راهی گذارده اند که برای افسر شرافتمند، راه خطرناکی است. با در نظر گرفتن تقاضای وزیر جنگ و رئیس مجلس استثنائاً این پارتخیفی در مجازاتشان قائل شده و آنانرا فقط توبیخ میکنم. اینک بهمه خاطر نشان میکنم که مداخله در سیاست باعث اخراج از بریگاد خواهد شد. بریگاد نمی تواند افسران و افسرانی را که بی انضباطی نموده و در امور سیاسی مداخله میکنند و میکوشند برای احیای منافع پلید شخصی خود بریگاد را لکه دار کنند. در صفوف خود نگهدارند...»

در چنان شرایطی، که نزدیکترین مشاوران محمد علیشاه دوتفر تبعه روس (سرگی مارکویچ شایشال و سرهنگ لیاخوف) بودند مشیر السلطنه، صدراعظم وقت، برای طرد مستبدین درباری - بخصوص شایشال و لیاخوف - طی نامه ای به محمد علیشاه نوشت: «از اعلیحضرت شاه درخواست میکنم که شش تن مستبد متهم و دشمنان خلق از خدمت اخراج و تبعید شوند... مایقین داریم که به محض قبول این تقاضا تمام درهم ریختگی از بین خواهد رفت. اعلیحضرت شاه توجه دارند که برای سعادت ملت، نباید از فدا کردن شش نفر خودداری کرد.»

انکاس نامه مشیر السلطنه در روزنامه ها، موجی از شادمانی و مسرت عمومی را بدنبال آورد و میلیون وازادگان، سوی معدود هیران جنبش که به ماهیت ذاتی و ضد ملی محمد علیشاه پی برده بودند و می دانستند جز بایان زور نمی توان با خود کامه ای چون اوسخن گفت، پیروزی موضعی خود را جشن گرفته بودند که کمتر از ۲۴ ساعت، اوضاع شد. همانروز طرفهای غروب، شایشال مربی نظامی محمد علیشاه، که از سران خود کامگان بود، محرمانه به قرارگاه قزاقان رفت و با سرهنگ لیاخوف به بحث و مشاوره پرداخت و چند ساعت بعد، دقیق تر، سحرگاه روز بعد، کالسکه محمد علیشاه در حالیکه شایشال و لیاخوف، در دو طرف آن حرکت میکردند، بطور غیر منتظره ای از دربار خارج شد و بطرف قرارگاه قزاق روانه شد. پشت سر کالسکه افسران روسی حرکت میکردند. محمد علیشاه و مشاوران روسی وارد قرارگاه قزاق ها شدند. و بلافاصله جمع آوری قوا برای اجرای «نقشه مخصوص» آغاز گردید. واحدهای قزاق و دسته های توپچی آماده شدند. دسته ای از بریگاد قزاق جلوی مجلس شروع به مانور کرد. این اولین قسمت برنامه انحرافی طراحان «نقشه مخصوص» بود. با مانور قزاقان در برابر مجلس، اذهان مردم ازدربار و قزاقان و نقشه های شومی که در شرف تکوین بود

منحرف شد.

سوار های قزاق در کوچه های تهران، چهار نعل می تاختند، مردم، که وجودشان از شور و هیجان انقلاب لبریز بود از تاخت و تاز قزاقها نگران شده بودند، حمله وحشیانه قزاقها به پارلمان و «انجمن» افکار مردم را مشغول کرده بود. طولی نکشید که مردم کوچه و بازار، که دستاورد نو ریشه ی انقلاب را در خطر می دیدند، اسلحه بدست گرفتند و بسوی مجلس شتافتند. از آنسو، دسته های قزاق، با عراده های توپ، کالسکه محمد علیشاه را در برگرفته و بسوی باغشاه تاختند. محمد علی شاه در ستاد مستحکم خود عملیات ضد مشروطه را، که بمباران مجلس سر آغاز آن بود، رهبری می کرد. «پ - بانتوف» خبرنگار یکی از مجلات نظامی روسیه در این زمینه می نویسد: وقتی فرا رسید که برای محمد علیشاه فقط دو نفر یار وفادار باقی ماند. این دو نفر علی رغم رهر خندی که سرنوشت روی شاه میزد، تبعه روس بودند: یکی از اینان سرگی مارکویچ شایشال و دیگری سرهنگ لیاخوف...»

بهرتر است دنباله ماجرا را به روایت شادروان کسروی بخوانیم:

بزن و بند سیلاخوریهها

روز پنجشنبه چهاردهم خرداد (۴ جمادی الا ولی) در تهران یک روز شگفتی بود در این روز بامدادان مردم تهران از خواب برخاسته بکار های خود پرداختند. کسی بیم نداشتند نمیدانست چه خواهد داد. ولی چون سه یا چهار ساعت از روز گذشت (ساعت هشت و نیم) ناگهان غوغای بزرگی از گاتون شهر برخاسته در سراسر آن پیچید: یکدسته سربازان سیلا خوری پاچه ها را و مالیده، استین ها را بالا زده، فریاد کتان و داد زنان، بیکیار از خیابان در الماس بیرون جستند، و در خیابانها باینسو و آنسو دوید آواز «بگیر، ببند» راه انداختند. بهر کسی رسیدند زدند و یا لختش کردند. گاهی نیز تیر هایی بهوا انداختند. پشت سرایشان دو فوج قزاق سوار، تفنگها بر سردست، با یکتوپ همراه خود پدید آمده، تاخت کتان راه بسوی دارالشوری پیش گرفتند. چنانکه هر کسی میبنداشت بکنن بنیاد مجلس می شتابند. در همان هنگام یک تیپ قزاق پیاده میدان توپخانه را فرا گرفتند.

این غوغا ها و تاختها که بیگم روی داد مردم را هراسان گردانیده سراسر شهر را بجنبانید. در خیابانها هراس همگی را گرفته و هر کسی بی پناهگاهی می شتافت. دکانداران دکانها را می بستند. شاگردان از دستناها بیرون ریخته ترسان و لرزان بسوی خانه های خود می دویدند. در شبکه های تنس کرده پروای رهگذران نمیداشتند و هر کسی می پنداشت جنگ آغاز شده بزودی آواز توپ و تفنگ از پیرامون مجلس خواهد برخاست.

در گرما گرم این آشفتگی بود که ناگهان کالسکه شش اسبه شاهی از در الماسی بیرون شتافت.

شاه درون کالسکه نشسته لیاخوف و شاپشال با شمشیر های آخته بدست در چپ و راست، و سوارگان قزاق در پس و پیش، با شتاب روانه گردیدند و چون بمیدان توپخانه رسیدند بدست

چپ پیچیده بخایبان فرمانفرما خایبان سپه امروزی و از انجا بقرآقخانه و کاخ امروز وزارت خارجه و باغ ملی در آمدند. قزاقان نوای «سلام» نواختند. ولی اینان جز اندکی درنگ نکرده دوباره راه افتادند.

و از در شمالی بیرون رفته خایبانها را بشتاب در نور دیده خود را بیباغشاه رسانیدند.

ان دسته قزاقان که بسوی مجلس تاخته بودند از کنار مجلس گذشته و خایبان را تا آخر پیموده از درون بیرون رفتند و پس از نیمساعت از دروازه دیگر بازگشتند. کم کم آرامش پدید آمده سربازان و سوارگان و همه درباریان از هر کجا دسته دسته روی بیباغشاه نهادند.

دکانها را که بسته بود دوباره باز نمودند شاه میخواست از شهر بیرون جسته در باغشاه لشکر بیارید و به آسودگی با مشروطه نبرد کند. پس از ظهر دستخطی از شاه بیرون داده شد بدینسان:

«جناب اشرف مشیر السلطنه چون هوای طهران گرم و تحملش بر ما سخت بود از اینرو بیباغشاه حرکت فرمودیم پنجشنبه ۴ جمادی الا ولی عمارت باغشاه.»

همان روز سیمهای تلگراف را پاره نمودند تا خبر شهر های دیگر نتوانند رسانید سیم کمیانی که از آن انگلیسیان می بود آن را هم پاره کرده بگردن گرفتند که تا وانش را بپردازند.

نیز قور خانه و افزار جنگ را از شهر بیباغشاه کشیدند. پیدا میبود که نقشه بیمتانی در کار است و شاه آخرین زور خود را در برانداختن مجلس بکار خواهد برد. هم پیدا می بود که بهمه سوگندها و پیمانها پشت پا زده و اینست شاپشال را که از دشمنان بزرگ مشروطه می بود و بخواش عضدالملک و دیگران دو روز پیش او را با کسان دیگری از دربار بیرون رانده بود اکنون با شمشیر برهنه بپهلوی کالسکه شاهی انداخته است.

چون این غوغا در شهر پیچید، از همه جا کسانی از باشندگان (اعضای) انجمن ها، با افزار جنگ یا با دست تھی، به مسجد سپهسالار شتافتند، و باز انبوهی پدید آمد. ولی چون دیدند گزندی در پیش رو نیست پراکنده شدند. اما مجلس، چون پسین همانروز بر پا گردید در برابر چنین پیشامدی بیک رفتار خشکی برداخت، و من بهتر میدانم برخی از گفته های نمایندگان را در اینجا بیاورم:

«رئیس - در جلسه قبل اینجا مذاکره شده که یک هیئت از طرف مجلس مقدس بروند بخانه جناب آقای عضدالملک. این هیئت رفته و معلوم شد تمام مقاصد امرا و وزرا را اعلیحضرت همایونی قبول فرموده و قتیکه جناب عضدالملک و آقای مشیر السلطنه حضور مبارک اعلیحضرت همایونی شرفیاب شده بودند این هیئت وکلا را اعلیحضرت همایونی خواسته بودند لهذا هیئت مزبور هم از انجا بحضور همایونی شرفیاب شده بی نهایت اظهار تشکر از این رفع غایله نموده اند و دیروز هم جناب مشیر السلطنه بدربار رفته مشغول تنظیم امورات بودند و بوزیر دربار هم پیغام داده شد که بروند بدربار مشغول تنظیم دربار شوند و امروز صبح هم موکب همایون بجهت سیاحت بیباغشاه تشریف فرما شدند گویا زمان تشریف فرمایی از سربازهای سیلاخوری بعضی حرکات نا شایست بروز

کرده که کسبه میخواستند اند دکانین را ببندند و اینجا اطلاع حاصل شد بتوسط تلفون غدغن شد که بازارها را ببندند بجهت آنکه مسئله مهمی نبوده و وقوع این حرکات مورد اعتنا نیست که دکانین بسته شود و بعد جناب مشیر السلطنه را هم که بر حسب دستخط اعلیحضرت همایونی رئیس الوزرا هستند ولی هنوز در مجلس معرفی نشده اند و روز دوشنبه با هیئت منتخبه خودشان در مجلس مقدس معرفی خواهند شد بمجلس احضار شدند در باب نظم شهر با حضور حکومت و رئیس اداره نظمیة مذاکرات لازمه بعمل آمده قرار شد که سیصد نفر از فوج و صد نفر قزاق در تحت اداره نظمیة باشند که شهر را کاملاً منظم بدارند و راه شمیران را هم قرار شد بسر در فیروز سپرده شود که آنخطر را در کمال امنیت حفظ کند چون این خیر اهمیت پیدا کرده بود لهذا محض اطلاع آقایان و کلام محترم تفصیل و اظهار داشت که مسوق شده و بدانند مسئله اهمیتی نداشته.

حاج سید باقر - این سربازهای سیلاخوری مگر صاحب منصب ندارند که در این شهر اینطور حرکات وحشیانه کرده مردم را متوحش می کنند و صاحب منصب آنها مستول نیست؟

رئیس - در خصوص این مسئله هم بجناب رئیس الوزرا و وزیر جنگ اظهار شد که چرا این سربازان بواسطه بروز اینگونه حرکات مردم را متوحش میسازند؟ جواب گفتند که میرویم در این باب تحقیق کرده آنها را بمجازات میرسانیم و من بعد صاحب منصب آنها را مستول قرار میدهم که دیگر اینگونه حرکات از آنها بروز نکند.

ببینید چگونه خودشان را دست می انداختند. آنهمه کار شکتی های آشکار را بروی خود نیارده از اینکه شاه چند روز پیش از ان بدروغ در خواست هایی را پذیرفته بوده سپاسگزاری می نمودند. شب همان روز امیر پهادر از سفارت روس بیرون آمده او نیز بیباغ شاه شتافت، و باز رشته کارها را بدست گرفت.

ماجرای قاجاریان

ادینه و شنبه بارامی گذشت. شاه و درباریان بامادگی می پرداختند، ولی مجلس بیش از این کاری نمیکرد که از ادیخواهان را آرام گردانیده از هر کوشش باز میداشت، روز یکشنبه هفدهم خرداد (۷ جمادی الا ولی) دسته ای از قاجاریان خانه عضدالملک همراه خود او بیباغشاه رفتند.

محمد علیمیرزا همان روز پنجشنبه که در باغشاه استوار گردید عضدالملک را بدانجا خوانده چنین گفته بود: ما که در خواست امیران و وزیران را پذیرفتیم و کسانی را که آنان میخواستند از دربار بیرون کردیم بهر چه در خانه شما فراهم نشسته اند... چنانکه شیوه انوکریست بدربار بیابند و از ما نوازش یافته ایمن گردند. عضدالملک چون بخانه برگشت چگونگی را با قاجاریان و دیگران بمیان نهاد و آنان پرفتن خرسندی نمی نمودند، و گفتگو همچنان در میان میبود تا امروز چند تنی را از سران برگزیدند و با عضدالملک بیباغشاه فرستادند.

اینان بنزد شاه رفتند، و بقیه در صفحه ۶

سخنانی که گفتند و شنیدند ما نمیدانیم. ولی چون بیرون آمدند و میخواستند از باغ در آیند ناگهان قزاقان گردشان را گرفته سه تن را که جلال الدوله (پسر ظل السلطان) و علاء الدوله و سردار منصور باشند دستگیر کردند. عضدالملک هر چه کوشید میانگیری کرد سودی نداد و خود نیز با ایشان بماند.

همانروز تلگرافخانه را که در دست سردار منصور می بود شاه پول گزافی از مخبرالدوله گرفته باو داد، و پولها را بسربازان و قزاقان بخشید. فرمانروای تهران که میرزا صالح خان باغمیشه ای (وزیر اکرم) می بود او را برداشته مصطفی خان حاجب الدوله را گذاشت. همان روز توپهایی نیز بیرون دروازه کشیدند. از آنسوی چون هنگام پسین مجلس بر پا گردید مشیرالسلطنه با وزیران نوین بانجا در آمده کابینه را بدینسان شناساند:

مشیرالسلطنه رئیس الوزراء و وزیر داخله، مستوفی الممالک وزیر جنگ، علاء السلطنه وزیر امور خارجه، صنیع الدوله وزیر مالیه، مشیرالدوله وزیر علوم، موتمن الملک وزیر تجارت محتشم السلطنه وزیر عدلیه (ولی چون او در ارومی بود بایستی دستیارش بکار پردازد) شگفت بود که نمایندگان نپرسیدند: این کابینه بمجلس شناسانیدن چیست و آن توپ پدروازه ها کشیدن چه؟... تو گویی در پارلمان انگلیس نشسته بودند که خونسردانه کابینه را پذیرفته گفتگو در پیرامون پرگرام دولت بمیان آوردند.

فردا دوشنبه قزاقان در شهر بگردش می پرداختند، و چون تیانچه یا تفنگ همراه کسی می دیدند از دستش می گرفتند. امروز جلال الدوله و علاء الدوله

و سردار منصور را همراه قزاقان روانه مازندران گردانیدند. نیز «دستخطی» از شاه، زیر عنوان «راه نجات و امیدواری ملت» چاپ کرده در شهر پراکنده کردند.....

بعد از تبعید جلال الدوله - سردار منصور و علاء الدوله، محمد علیشاه رئیس و نمایندگان مجلس را خواست و بان گفت: اجداد من تاج و تخت را با شمشیر بدست آورده اند، من نیز آنرا با شمشیر و زور حفظ خواهم کرد.

محمدعلیشاه با دستگیری و تبعید رجال دوراندیش و اتمام حجت با نمایندگان مجلس و ابقاء شایمال و لیاخوف در دربار عملاً به آزادیخواهان اعلان جنگ داد طولی نکشید که جزء دیگری از نقشه مخصوص اجرا شد و سرهنگ لیاخوف روسی به فرمانداری نظامی تهران منصوب گردید. و روز ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ بریگاد قزاق بدستور مستقیم لیاخوف خانه نمایندگان ملت و مسجد سپهسالار را بتوپ بست فرمانده عملیات بمباران مجلس، سروان «برنیو سف» معلم پیاده نظام بریگاد بود و هم او بود که اولین گلوله توپ را به سوی عمارت مجلس آتش کرد. بعد از او، استوارهای روسی چند گلوله شرانبل به مناره ها و کنبه مسجد سپهسالار پرتاب کردند....

خون صدها فدائی گمنام و جانباز صحن مجلس و بنای انجمن تیریز (کوچه ظل السلطان) را گلگون کرده بود قزاقها و فرماندهان روسی شان، با کمک آتش توپخانه، خانه ملت را درهم کوبیده بودند و بیش از ۲۵۰۰ فدائی رشید را بخاک و خون کشیدند.... بعد از این کشتار وحشیانه، اعلامیه لیاخوف از مرگ سیصد تن «اخلالگر» خبر میداد و بدنبال آن دستگیری مجاهدان و غارت خانه های مشروطه خواهان سرشناس شروع شد. یک افسر بلغاری بنام «پانوف» که بعنوان خبرنگار روزنامه «رج» در تهران فعالیت می کرد، و عملاً با آزادیخواهان و مشروطه طلبان همگامی داشت، با ربودن سندهای گزارش های سری لیاخوف گوشه هانی از حوادث شوم آن ماجراهای ضد ملی را به سینه تاریخ سپرد. این سند که برای اولین بار در کتاب معروف پروفیسور براون بنام «مسئولیت دولت روسیه در هرج و مرج کنونی ایرانی» چاپ شده بود بعدها در روزنامه های لیبرال اروپا و آمریکا و آسیا نشر یافت که از نظر اهمیت چند گزارش جالب آن بنظر خوانندگان عزیز میرسد:

مجلس یا لانه دزدان!!

«محرمانه - گزارش شماره ۵۹ اداره ارکان حزب - منطقه قفقاز حضرت اجل فرمانده متبوع معظم روز ۲۶ ماه مه اعلیحضرت محمد علیشاه اینجانب و مترجم اول سفارت را به باغشاه دعوت فرموده ضمن مذاکرات محرمانه فیما بین، شاه با پیشنهاداتی که اینجانب سابقاً بشرفعرض تیمسار معظم رسانده بودم، لغو مشروطه

و تخریب مجلس، جلوگیری از اصرار و دخالت دول اروپائی، اعاده اصول حکومتی سابق موافقت نموده ضمناً خواهش کرد که برای اجرای این نقشه ها نباید زیاد خونریزی شود. ولی اینجانب جسارتاً اظهار داشتیم که عملیات بدون خونریزی به نتیجه نخواهد رسید.

در مراجعت بشهر در سفارت بهمراهی مترجم، نقشه از بین بردن لانه دزدان را که با دهن پر، نام مجلس بر آن گذاشته اند، طرح کردیم. عملیات آتیه ما از این قرار است:

تا موعد لازم مجلس و طرفداران مجلس و سفارتخانه های خارجی را اغفال نموده بعداً بیکبار برخوردی تهیه کرده و از فزونی قوای تشکیلات خود استفاده نموده و این لانه رشوه خوار آن را بر سرشان خراب کنیم. در نظر است هر کسی بفکر مقاومت بیفتد از بین برود و پس از تخریب مجلس اگر کسانی از مفسدين زنده ماندند تسلیم محاکم شده و به مجازات های شدیدی برسند - بنا بصلاحدید شاه تمام اعضای حکومت محلی که گاه و بیگاه سری بسفارتخانه ها زده و ممکن است دسیسه ای در کار بیندازند از بین برده شوند. پس از تأیید نقشه فوق الذکر برای آنکه دست اینجانب در کارها باز باشد اختیارات تامی باینجانب تفویض و امر فرمود که میتوانم در صورت لزوم بدانم که تابع هیچ مقامی نمی باشم.

تیمسار معظم، طبق دستورات گذشته انجانب، حدود صلاحیت و وظایف اینجانب معلوم است. برای اقداماتی که در آینده بایستی صورت بگیرد منتظر اواصر فرمانده معظم میباشم. پس از تأیید نقشه جنگی از

طرف شاه و سفارت، رونوشت آنرا بفوریت به تیمسار معظم تقدیم خواهم داشت. منتظر اواصر عالی

۲۷ مارس ۱۹۰۸ تهران - لیاخوف»

چهار روز بعد، سرهنگ لیاخوف، گزارش محرمانه دیگری برای فرماندهی عملیات نظامی قفقاز فرستاد که در کتاب معروف پروفیسور براون چنین نقل شده است:

«محرمانه گزارش شماره ۵۹ اداره ارکان حزب منطقه قفقاز

حضرت اجل فرمانده متبوع معظم.

«روز ۲۶ ماه مه اعلیحضرت محمد علیشاه اینجانب و مترجم اول سفارت را به باغشاه دعوت فرمود، ضمن مذاکرات محرمانه فیما بین، شاه با پیشنهاداتی که اینجانب سابقاً بشرفعرض تیمسار معظم رسانده بودم، لغو مشروطه و تخریب مجلس، جلوگیری از اصرار و دخالت دول اروپائی، اعاده اصول حکومتی سابق موافقت نموده ضمناً خواهش کرد که برای اجرای این نقشه ها نباید زیاد خونریزی شود. ولی اینجانب جسارتاً اظهار داشتیم که عملیات بدون خونریزی به نتیجه نخواهد رسید.

در مراجعت بشهر در سفارت بهمراهی مترجم، نقشه از بین بردن لانه دزدان را که با دهن پر، نام مجلس بر آن گذاشته اند، طرح کردیم. عملیات آتیه ما از این قرار است: تا موعد لازم مجلس و طرفداران مجلس و سفارت خانه های خارجی را اغفال نموده بعداً بیکبار برخوردی تهیه کرده و از فزونی قوای تشکیلات خود استفاده نموده و این لانه رشوه

خوار آنرا بر سرشان خراب کنیم. در نظر است هر کسی بفکر مقاومت بیفتد از بین برود و پس از تخریب مجلس اگر کسانی از مفسدين زنده ماندند تسلیم محاکم شده و به مجازات های شدیدی برسند.

بنا بصلاحدید شاه تمام اعضای حکومت محلی که گاه و بیگاه سری به سفارتخانه ها زده و ممکن است دسیسه ای در کار بیندازند از بین برده شوند. پس از تأیید نقشه فوق الذکر، برای آنکه دست اینجانب در کارها باز باشد اختیارات تامی باینجانب تفویض و امر فرمود که میتوانم در صورت لزوم بدانم که تابع دستورات هیچ مقامی نمیباشم.

تیمسار معظم طبق دستورات گذشته انجانب حدود صلاحیت و وظایف اینجانب معلوم است. برای اقداماتی که در آینده بایستی صورت گیرد منتظر اواصر فرمانده معظم میباشم. پس از تأیید نقشه جنگی از طرف شاه و سفارت، رونوشت آنرا بفوریت به تیمسار معظم تقدیم خواهم داشت. منتظر اواصر عالی. ۲۷ مارس ۱۹۰۸ تهران لیاخوف»

«محرمانه گزارش شماره ۶۰ دایره ستاد عملیات نظامی قفقاز به تیمسار فرماندهی معظم. «پروژه ای که از طرف من و مترجم اول سفارت درست شده بود، پس از ردو بدل شدن تلگرافاتی با پترز بورک با جزئی تصحیح و میتوان گفت که بدون هیچ اعتراضی تصویب شد، خود محمد علیشاه مثل یک ایرانی از زد و خورد بیمناک بوده تردید زیادی بخود راه میداد و راههای آسانتری پیشنهاد میکرد. از اینرو اجباراً به عوامل قطعی دیگری متشبث شدیم.

قزاقها در خیابانهای تهران





صحنه داخلی مجلس پس از بتوپ بستن

روز به توپ بستن مجلس، روز عزای ملت بود

«متذکر شدیم که طرح ما مناسب ترین نقشه‌ای است که در شرایط موجوده قابل اجراست و ضمنا از طرف حکومت روسیه بتصویب رسیده است. اگر شاه با این طرح موافقت نکند دولت روسیه دیگر تعهدی برای کمک به شاه قبول نمی‌کند و در آتیه در قضایاتی که پیش آمد کند مسئولیتی نخواهد داشت. این طرز صحبت تاثیر خود را بخشید. شاه بدون درنگ رضایت داد و برای اجرای طرح، قول قطعی داد: ۱- سفارت شاه خواهد کوشید اعضای معتبر مجلس را با پول و وعده خریده و آنها را موظف خواهند ساخت در آخرین جلسات مجلس مطابق دستور عمل کنند. ۲- تا آمادگی کامل، صورت دوستی با مجلس حفظ خواهد شد و طوری وانمود خواهد شد که گویا طرفین با گذشت خود برای اصلاح امر می‌کوشند. باین منظور به مذاکرات پرداخته می‌شود. ۳- بارشوه و یا طرق دیگری برای جلب افراد مسلح مسجد و یا مجلس و یا انجمن کوشیده میشود. ۴- روسای انجمن شهرهای بزرگ بایستی بارشوه جلب شوند تا در روز معینی از خروج اعضا از محل انجمن، جلوگیری بعمل آورند. ۵- یک روز قبل از موعد معین و یا قبل از آن لازم است عده‌ای قزاق با لباس میدل به مجلس و مسجد سپهسالار فرستاد. اینها با تیراندازی هوایی بهانه برای بمباران بدست داده و مدافعین آنها را بایستی از پای در آورند. ۶- تدابیر لازمی برای جلوگیری از ورود نا راضیان به سفارت های بیگانه مخصوصا بست نشینی در سفارت انگلیس اتخاذ خواهد شد. ۷- پس از آمادگی تمام، در روز معین بناهای مجلس و انجمن را بریگاد قزاق محاصره و بمباران نموده مدافعین را تارومار خواهند کرد. ۸- پس از بمباران منازل مشروطه طلبان و نمایندگان پارلمان از طرف سربازان و شخص سیویل بغارت خواهد رفت. ۹- سر دسته های مشروطه طلبان و نمایندگان و طرفداران مجلس محبوس شده و نسبت باهمیت موقعیت اجتماعی آنان بعضی اعدام و عده‌ای تبعید خواهند شد. ۱۰- برای تسکین افکار عمومی و اقناع دولتهای خارجی

درباره انتخابات مجدد پارلمان فرمانی صادر خواهد شد. محمد علیشاه باین امر رضایت داد و شرکت سربازان ایرانی را در عملیات خواستار شد ولی من صریحا با این موضوع مخالفت کردم. خودنمایی بریگاد برای اشغال مقام موثری در حیات دولتهای آینده ایران و اجرای مقاصد آتیه در بهترین موقع مناسب لازم است. شرکت مستقیم اینجانب در امر بمباران از نظر اعتراض دول دیگر مورد عدم موافقت جناب سفیر بود. اینجانب بنا بر تیسار معظم و از اینکه میدانم افسران ایرانی هر قدر هم نسبت به روسیه وفادار باشند، باز هم ایرانی هستند و در دقایق حساسی ممکن است دسته گلی به آب دهند، در شرکت مستقیم خود اصرار ورزیدم. جسارتا خاطر تیسار معظم را مستحضر میدارد که در بریگادی که باینجانب سپرده شد خواه بین افسران و خواه سربازان، عالی ترین انضباط و وفاداری حکمفرما است. «اگر مانع غیر مترقبه‌ای پیش نیاید میتوانم موفقیت در عملیات را تضمین نمایم. منتظر اوامر عالی - سرهنگ

لیاخوف ۳۱ مارس ۱۹۰۸ - تهران» و اینک نامه دوم محرمانه لیاخوف: «محرمانه گزارش شماره ۶۲ «دائرة ستاد عملیات نظامی قفقاز به تیسار فرماندهی معظم. «عملیات قزاقان در جوار سفارت انگلیس و جلوگیری از ورود اشخاص متفرقه بان سفارت مورد استفسار آن تیسار معظم قرار گرفته است. لزوما مراتب زیر را بعرض میرساند: «در گزارشهای قبلی به اشتحضار عالی رسانده است که تصمیم گرفته شده بود برای جلوگیری از ورود و بست نشینی اهالی در سفارت خانه‌های خارجی تدابیر لازمی طبق طرحهای تنظیمی اتخاذ گردد. اقدامات لازمی که بخصوص درباره سفارت انگلیس بعمل آمده بدلائل زیر انجام گرفته است: «عصر روز پنجم ماه جاری جناب سفیر ما، بنده را به سفارت دعوت کرده اظهار داشت: «بنا به اطلاعاتیکه بدست آمده است سفارت انگلیس درباره اموری که در دست انجام است ولو بطور مبهم مطلع شده برای

تضعیف عملیات ما میکوشد ناراضیان را به بست نشینی در سفارت انگلیس ترغیب کند. از اینرو تضحیقات بیشتری درباره جلوگیری از ورود به سفارت انگلیس ضروری بنظر رسید. اما درباره اینکه گویا جناب سفیر توصیه کرده اند که بجای محاصره سفارت انگلیس بهتر است مغازه‌ها و منازلی که در حول و حوش سفارت است اشغال شود و باین ترتیب جلوگیری از ورود مردم به سفارت گردد، در انروز هیچگونه مذاکره‌ای در این خصوص بین ما بعمل نیامده است. «لازم است اعتراف کنم که اگر این ترتیب رعایت میشد بیشتر از نقشه ما نتیجه بخش بود. زیرا بدون آنکه مواجه با اعتراض انگلیسیها شویم نتیجه لازم را بدست می‌آوردیم. «ضمنا باید عرض شود که عدم استفاده از این طرح، سرپیچی از توصیه سفارت امپراطوری نبوده بلکه در بحبوحه عملیات، این نقشه بخاطر هیچکس نرسیده است. «به پیوست لیست افسرانی که لیاقت بخرج داده و از طرف اینجانب به دریافت نشان روس مفتخر میشوند تقدیم میدارد.

منظر اوامر امی انجمن ۱۲ ژوئن ۱۹۰۸ تهران سرهنگ لیاخوف» و اینک نامه محرمانه دیگر: «محرمانه گزارش شماره ۶۳ «دائرة ستاد عملیات نظامی قفقاز به تیسار فرماندهی معظم» «امریه عالی را راجع به گزارش تلگرافی حضرت اجل به اعلیحضرت امپراطوری درباره عملیات بریگاد قزاق علیه اخلال گران پارلمان برای افسران بریگاد خواندم. از اینسکه اعلیحضرت امپراطوری بدست خود زیر این گزارش مرقوم فرموده اند: «افزین قزاقان. از افسران رشید متشکرم» شادی غیرقابل وصفی به افسران بریگاد که از جان و دل نسبت به روسیه وفادارند دست داد. «در میان فریادهای «هورا» شور و هیجان غریبی برپا شد. شورای افسران تصویب کرد که از حضرت اجل تقاضا نمایم تا وفاداری بی شائبه افسران بریگاد و فداکاری آنان را تا آخرین قطره خون در راه اعلیحضرت امپراطور عظیم‌الشان بخاکپای همایونی عرضه دارند. الطاف عالی مستدام. ۱۵ ژوئن ۱۹۰۸ تهران سرهنگ لیاخوف»

کاریکاتوری از روزنامه ملانصرالدین چاپ قفقاز



۳ عامل کارساز در بیداری افکار: روزنامه، شبنامه، مدرسه

در جریان نهضت مشروطیت و اوج مبارزات آزادیخواهان عوامل تازه و بسیار موثری در بیداری توده ها وارد میدان شدند که بعدها، قسمت های مهمی از سندهای تاریخ مشروطیت ما را تشکیل دادند. یکی از این عوامل، که با ایجاد و گسترش صنعت چاپ همراه بود، شبنامه نویسی بود که در تاریخ مبارزات آزادیخواهان سابقه درازی دارد. شبنامه نویسی، پیشینه ای به قدمت جمعیت ها و نهضت های مخفی و زیرزمینی دارد که خودداستان بحث انگیز دیگری است.

در تاریخ بیداری، ضمن اشاره به کارشکنی قشریون و مرتجعین علیه دریافت وام های مملکت برپاده از روس و انگلیس و نیز مشکلاتی که در راه گسترش فرهنگ بود چنین آمده است که:

«شیخ یحیی کاشانی گفتاری درباره نادرستیهای انجمن معارف و بدخواهیهای اتابک نوشته برای چاپ شدن بروزنامه جبل المتین فرستاد و چون آن گفتار چاپ شد و

بایران آمد، یک «انجمن نهانی» که برای دشمنی با اتابک (صدراعظم مظفرالدینشاه) و کوشش در راه برانداختن او برپا شده بود نویسنده آن شیخ یحیی را به انجمن خواندند، او باز گفتارهایی نوشت و به جبل المتین فرستاد. کم کم روزنامه «ثریا» نیز بزبان آمد و او هم سخنانی نوشت، در نتیجه اینها اتابک از آمدن روزنامه های فارسی به ایران جلوگیری کرد و کوشندگان از پای نشستند. و این چون چندتنی از ایشان از نزدیکان شاه میبودند، بادت اینان شبنامه هابروی میز شاه گذارده میشد و او برداشته میخواند بی آنکه نویسنده و آورنده را بشناسد. از اینسو، دبستان رشديه که بازیرنگهداری امین الدوله بود، و در نبودن او شیخ هادی نجم آبادی سرکشی مینمود، درسایه رنجیدگی که کارکنان اینچارا از اتابک میبود، دبستان ناگزیر کانونی برای بدگونی از اتابک و نکوهش از کارهای او گردید و

چون برای شاگردان و آموزگاران ناهارا از دبستان داده میشد، گذشته از شیخ یحیی - که از آموزگاران بود - سیدحسن برادر دارنده جبل المتین، و مشیرالملک از مؤسسين «انجمن نهانی» نیز باینجا میآمدند و همیشه از اتابک نکوهش مینمودند، و آموزگاران را به بدگونی از او در میان درس و امیداشتند. این کارها به اتابک، گران میافتاد، و بادت آقابالاخان سرپلیس، مسبب را میجست و چون به دبستان رشديه گمان بیشتر میرفت و ناظم دبستان، محمدامین، آگاهیهایی به کارکنان اتابک داده بود، به میانگیری او میرزا حسن برادر کوچک رشديه را بنام گردش و میهمانی بقلهک خوانده و نزدیک اتابک بردند، و از او چگونگی کارهای دبستان را بدست آوردند، از آنسو، در همان روزها پیش آمدی بیکباره پرده از روی کارها برداشت چگونگی آنکه، باز شبنامه ای نوشتند و در آن به نکوهش بسیار از داستان وام گرفتن از روس نمودند و قصیده ای را که فخرالواعظین کاشانی

درباره اتابک سروده بود در آن گنجایندند: چندبیت از این هجونامه چنین است: ارمنی زاده میازار مسلمان را بگف کفر مده سلطنت ایمان را عاقبت خانه ظلم تو کند شاه خراب پس چه حاجت که با فلاک کشی ایوان را داس غیرت چه شود در کف ملت ظاهر پاک از لوٹ وجود تو کند بستانرا

کاسه لیس تو از روس نداری شهری کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمانرا آروز شاه در نیاوران بود و از قضا، درست هنگامی که موقرالسلطنه پاکت حاوی شبنامه را روی میز میگذاشت، شاه که در برابر آئینه ایستاده بود او را دید و بدینسان آورنده شبنامه ها و گذارنده آنها بروی میز شاه یعنی موقرالسلطنه شناخته گردید. و چون او را بقول مرحوم کسروی

«بفشار گزاردند و چون به پاهایش زدند» ناچار به گفتن نامهای موسسین انجمن مجبور شد که بلافاصله به امر شاه، آقابالاخان رئیس پلیس این عده را دستگیر کرد: ۱- شیخ یحیی کاشانی نویسنده گفتارها. ۲- سیدحسن برادر دارنده جبل المتین ۳- میرزا مهدیخان وزیر همایون وزیر پست که در سفر اروپا از همراهان شاه بود. ۴- میرزا محمدعلیخان قوام الدوله که از درباریان و خودمرد توانگری بود و با اتابک سخت دشمنی میورزید.

۵- ناصر خاقان پیشخدمت شاه، که در سفر اروپا از همراهان بود. ۶- موقرالسلطنه داماد شاه ۷- مشیرالملک (از مردم قفقاز) که چون از میوه ها کسرو میساخت از شاه این لقب را یافته و ماهانه میگرفت. ۸- میرزا سید محمد محمد مومسن لشکرنوری ۹- میرزا محمدعلیخان نوری که نفر آخر، چون بهنگام

دستگیری شبانه، در پشت بام خوابیده بود، از سراسیمگی از بام افتاد، و پس از چند ساعت در اداره شهربانی در گذشت. شیخ یحیی را دست بسته به اسبی نشاندند و به اردبیل فرستادند. سیدحسن را به پاس برادرش و به میانگیری عین الدوله (حکمران تهران) بده او مبارک آباد روانه کرد. دیگران راهم هر یک به جانی فرستادند. حاج میرزا حسن رشديه، بخانه شیخ هادی نجم آبادی پناهیده و از گزند آسوده ماند به نوشته کسروی «اگر نرم دلی مظفرالدینشاه نبودی کمتر یکی از ایشان زنده ماندی.»

دو عامل دیگر بیداری مردم

دو عامل دیگر در سالهای پیش از انقلاب مشروطیت در بیداری ایرانیان تاثیر عمده ای داشتند یکی ایجاد دبستان و گسترش آن در تبریز و تهران بود که از سال

بقیه در صفحه ۱۰

برای کمال آدمیت نه عقاید سقراط نه افکار ارسطو و نه معلومات اسپنسر و کانت سرحد نمیتواند باشد

﴿ سال اول ﴾

(شماره ۱۲) (ونفع فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون) (صفحه ۱)



اولین شماره روزنامه صوراسرافیل که انتشار آن به طور هفتگی ادامه یافت، روز پنجشنبه هفدهم ربیع الاخر سال ۱۳۲۵ هجری قمری مطابق با ماه مه ۱۹۰۷ میلادی (یک سال پس از صدور فرمان مشروطیت) در تهران منتشر شد.

صوراسرافیل مهمترین روزنامه دوره اول مشروطیت ایران بود که مدیریت آن را میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا قاسم خان تبریزی بهمه داشتند و علی اکبر دهخدا از نویسندگان ثابت آن به شمار می رفت.

این هر سه تن از مجاهدان راه مشروطیت بودند اهمیت صوراسرافیل نه تنها بدلیل مقالات اتشین آن در بحرانی ترین دوران مشروطیت بود بلکه شیوه نگارش آن نیز مورد توجه مردم قرار گرفت و حتی در بسیاری از ممالک نیز طرفدارانی یافت.

بسیاری از مطبوعات خارجی از «علی اکبر دهخدا» که مقالاتش با عنوان جرنلدویرند در صوراسرافیل چاپ می شد، خواستند مقالاتی با همان شیوه برایشان بنویسد ولی دهخدا این تقاضاها را نپذیرفت.

میرزا جهانگیرخان شیرازی بجهت شیوه ازاد منشانه ای که داشت در روزنامه صوراسرافیل از وضع موجود دوره مشروطیت شدیداً انتقاد میکرد. با بیماران مجلس و شروع دوره استبداد صغیر روزنامه صوراسرافیل نیز پس از ۳۲ بار انتشار متوقف شد. جهانگیرخان شیرازی و ملک المتکلمین

روز چهارشنبه سوم تیرماه مطابق با ۲۴ جمادی الاول از طرف سربازان روس به فرماندهی سرگرد لیاخوف، بازداشت شدند و بی آنکه تحت بازجویی قرار گیرند به داراوخته شدند.

نویسنده ثابت صوراسرافیل - علی اکبر دهخدا - در همین زمان به اروپا رفت و به سبب عشقی که به صوراسرافیل داشت در شهر «ایورن» سویس روزنامه ای با همان نام «صوراسرافیل» منتشر کرد و در آن روزنامه مبارزاتی را که در اغازش همراه میرزا جهانگیر خان شیرازی و میرزا قاسم خان تبریزی بود، ادامه داد.

صوراسرافیل سویس که اولین شماره آن روز اول محرم سال ۱۳۲۷ قمری انتشار یافته است، بیش از ۴ شماره منتشر نشد.

﴿ قیمت اشتراك سالانه ﴾

تهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالک خارجه دو (۲) تومان

﴿ قیمت يك نمره ﴾

تهران چهار (۴) شاهی

سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

فاذا نفع فی الصور فلا انساب ینهم

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی . مقالات

ولوایحی که موافقت با مسلک ماداشته باشد با

امضا پذیرفته میشود در طبع و سمس طبع اداره

مختار است یا کتبه ای بدون مبر قبول نخواهد شد

﴿ وجه آبوناه از مرکز و از مرجع مقتدا گرفته میشود ﴾

﴿ مدیر سیمیرزا قاسم خان تبریزی ﴾

﴿ عنوان مراسلات ﴾

﴿ طهران خبايان علاءالدوله ﴾

﴿ محاذی مهمانخانه مرکزی ﴾

پنجشنبه ۲۶ رجب ۱۳۲۵ هجری

۲۲ و ۲۳ روز دینیه سال ۱۳۲۷ نزد کردی پاریس

۵ سبتمبر ۱۹۰۷ میلادی

مزیده اوام و خرافات در عایتگاه دنیاست .

اما بنا بقیده آنها که بشأن و رتبه انسانیت اهمیت میکنند و اقلاً باندک امتیازی ما بین انسان و خراطین قائلند ، نقطه عزیمت انسان از رتبه جاد هم که باشد مقصد و منتهای و کمال او ، لا شك متصل به سقع واجب ، ناحیه قدس و علم نامتاهی الهی است ،

برای کمال آدمیت نه عقاید سقراط ، نه افکار ارسطو و نه معلومات (اسپنسر) و (کانت) سرحد نمیتواند شد .

انسانیت بهر درجه از درجات کمال که برسد بار دیوار جهل حد و سد ترقی آن نمیشود ، ترقی سیر بشری از هر مرتبه عالی و مقام منبع ممکن است و امتناع عقلی ندارد .

« این حرف مخالف عقاید ماست یا چرا اینطور شده . » انکار محسوسات و مخالفت با خواسته های ازلی خداست ، اعم از تصدیق و تکذیب عقلای مندرسه ایران

آیا برای کمال و ترقی بشری سرحدی هست ؟ آیا

در مرتبه از مراتب کمال انسا، متوقف میشود ؟ آیا میتوان گفت خط سیر فرزند آدم بفلان نقطه منتهی خواهد شد ؟

موافق عقاید کهنه پرستان مملکت یعنی آن دسته از مردم که اوام آبا کرام خود را بهر درجه از کثافت که باشد دو دست چسبیده و حفظ آنرا از وظائف مقدسه خود می شمارند نقطه عزیمت انسان چند سال پیش از یعرب این قحطمان با تاخیر و تصرف رمه های گوسفند و شتر و فانه بر دوشی ایلات و قبائل نواحی بین النهرین شروع شده و بکسالت ، نبلی بن بروری ، و بیماری کنونی ایران منتهی میشود .

مقصود قدرت کلبه از اختراع این آخرین شاهکار کارخانه هستی ، خلقت اشرف مخلوقات ، ایجاد مسجود ملائک ، و امداع مصادیق (اما خلقنا الانسان فی احسن التقویم) فقط عرض یک جنگل مرج و مرج و یک

نمونه‌هایی از نامه‌ها، اعلامیه‌ها و کاریکاتورهای مشروطیت

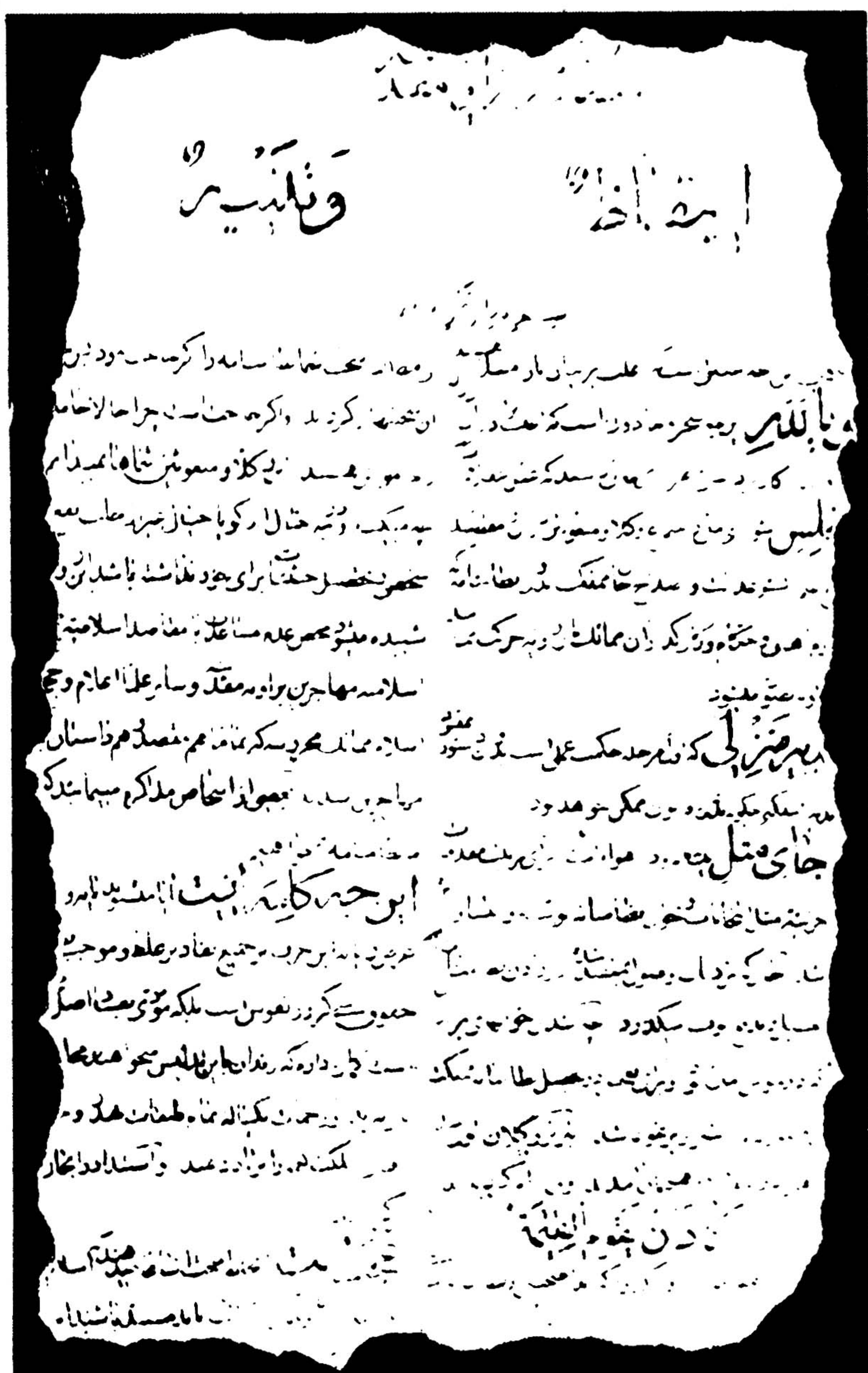
الغوث از این دوست نمای دشمن سیرت

ای برادران:

بسمه تعالی

شانه
برعموم اهل اسلام اعلان و اعلام میدارد که امروز مجلس شورای ملی متکرر ندارد نه از سلسله مجتهدین و نه از سایر طبقات. اینکه ارباب حسد و اصحاب غرض میگویند و می نویسند و منتشر میکنند که جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای حاجی شیخ فضل الله سلمه الله تعالی مسکر مجلس شورای ملی می باشد دروغ است دروغ مکرر در همین موقع توقف زاویه مقدسه مطلق خودمان را بر سر و در محضر اظهار و احاز نمودند و در حضور گروهی انبوه از عالم و عامی قرآن بیرون آورده فسمهای غلاظ و شداد یاد کردند و مخصوصاً زور جمعه دذسته باین سرخ نظی فرمودند که: ایها الناس من بهیوجه منکر مجلس شورای ملی بنسبم بلکه مدخلیت خود را در تاسیس این اساس بیسی از همه کس میدانم زیرا که علماء بزرگ ما که محاور عنایت عالیات و سایر ممالک هستند هیچک همراه نبودند و همه را با فامه دلائل و براهین من همراه کردم از خود ان اقبای عظام می توانید این مطلب را جویا شوید الان هم من همان هستم که بوم تغییر در مقصد و تجدیدی در رای من بهم نرسیده است صریحاً میگویم همه بشنویید و بدانین هم برسانید که من آن مجلس شورای ملی را میخواهم که عموم مسلمانان انرا میخواهند باین معنی که البته عموم مسلمانان مجلسی میخواهند که اساس بر اسلامیت باشد و برخلاف قرآن و برخلاف سربعت محمدی (ص) و برخلاف مذهب مقدس جعفری قانونی نگذارد. من هم چنین مجلسی میخواهم پس من و عموم مسلمین بر یک رای هستیم اختلاف میان ما و لامذهبهاست که منکر اسلامیت و دشمن دین حنیف هستند چه بایه مزدکی مذهب و چه طبیعی فرنگی مشرب طرف من و کافه مسلمین اینها واقع شده اند و شب و روز در تلاش و تک و دو هستند که بر مسلمانان این فقره را مشتبه کنند و

نگذارند که مردم ملتفت و متنبه شوند که من و آنها همگی همراهی و همراه هستیم و اختلافی نداریم. آیا برای العین مشاهده نمیکنید ای برادران دینسی من که از تاریخ انعقاد این مجلس هر چه آشوب طلب و طبیعی مسرب و بابسی مذهب است یکدفعه از سست برده بیرون آمده اند و بدسته بندی و هرگی در تهران شروع کرده اند بگویند به بنسب این چه اختصاص و خوباوندی است میان این مسخ مردم و این مجلس در بهارستان حدای تعالی راضی مناد از کسی که در باره مجلس شورای ملی غیر از تصحیح و تکمیل و تفسیح حیالی داشته باشد و بر سخط و غضب الهی گرفتار باشد کسی که مطلب مرا برخلاف واقع انتشار دهدند و بر مسلمانان تامل و استاه میکند و راه رفیع سینه را از هر جهت مسدود می سازند تا سخی ما بکوس مسلمانان برسد و بخرج مردم بدهند که فلاسی و سایر مهاجرین منکر اصل مجلس شورای ملی سده اند ایها العمومسون تلگرافی که این حسد زوره باسمه حجت الاسلام و المسلمین آقای حاجی و آقای احموند و آقای افاسیح عبدالله دامت برکاتهم طبع و انتشار داده اند و خواسته اند برخلاف فریرما سهرتی داده باشد همان تلگراف را خواه سند انتسابی حضرت اقبای معظم دامت برکاتهم محقق و معلوم باشد و خواه مل بعضی دیگر مجهول و موهوم باشد ما مهاجرین ان تلگراف را قبول داریم و مقصد ما همان است که در ان تلگراف مندرج است. کسانی که از روی قوانین خارجه نظامنامه اساسی برای مجلس شورای ملی تدوین میکنند نگارشات خود را بر طبق همان صورت تلگراف قرار بدهند دیگر دعاگوین را هیچ شکایت و موجب مهاجرت نخواهد ماند و معلوم خواهد شد که منکر مجلس و مخالف مجلس و مخرب مجلس ما هستیم یا دیگران جف القلم و تم الکلم. در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم به طبع رسید یوم سه شنبه جمادی الثانیه ۱۳۲۶



نمونه‌ای از اعلامیه ساکنان زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم

۳ عامل کارساز در بیداری افکار

بقیه از صفحه ۸

بود. پیش از ان، روزنامه ها معمولاً دولتی بود و جز انتشار مقاصد طبقه حاکمه خبری نشر نمی دادند. روزنامه اختر (چاپ استانبول) - حکمت (چاپ مصر) وقانون (چاپ لندن) را باید از روزنامه ها خواندنی ان زمان دانست. همزمان با گسترش نهضت مشروطیت روزنامه ها تازه ای رخ نمودند که بنامترین آنها حیل المبتین (چاپ کلکته)، تربیت (در تهران) و «ثریا»، پرورش (در مصر) و عدالت (تبریز بود) و از آنجا که نقش روزنامه در انقلاب مشروطیت و بیداری افکار مردم بس ارزنده و گرانقدر است و بررسی در این محدوده بیانگر اصلالت کار روزنامه نگاران آزاد صدر مشروطیت میتواند بود

در ۲۳ بسته برای بیست و یک دبستان ایران ارمغان کرده و چهار هزار منات برای دبستان رشیدی، و پانصد منات برای سادات پول فرستاد.

نقش روزنامه ها و کتاب...

عامل مهم دیگر در بیداری افکار مردم پیش از انقلاب مشروطیت، روزنامه ها و علاقه شدید مردم به روزنامه خواندن

مظفرالدینشاه فرمان مشروطیت را صادر کرد تعداد دبستانها در کشور روز افزون بود. به نوشته شادروان کسروی در تاریخ مشروطیت در اینجا باید... یادی هم از حاجی زین العادین تقی اف کنیم. این مردیکی از توانگران بنام جهان و خود مردادی می بود و دهشهای بجامینمود. و در سال ۱۲۷۹، با دست «انجمن معارف» ارمغان شایان به دبستانهای نوپیدا ایران فرستاد.

بدینسان که یک رشته نقشه های بزرگ دیواری، و دفترها برای نوشتن شاگردان، و برخی کتابها

بودند و مخارج انرا نیز خود تامین میکردند در آنروز ها (۷۰ سال پیش) نقش این مدرسه ها در مبارزه با بیسوادی بسیار اهمیت داشت از جمله کارهای جالبی که در این مدرسه ها رواج داشت جشن پایان سال تحصیلی محصلین بود که در آنها، بچه های کوچک، آزمایش خواندن و نوشتن به بزرگترها نشان میدادند و گاه چنان میشد که مردان گشاد دست از مشاهده این صحنه هاسخت به شوق میامدند و مخارج یکساله انرا تامین میکردند. تا تابستان ۱۲۸۵ که

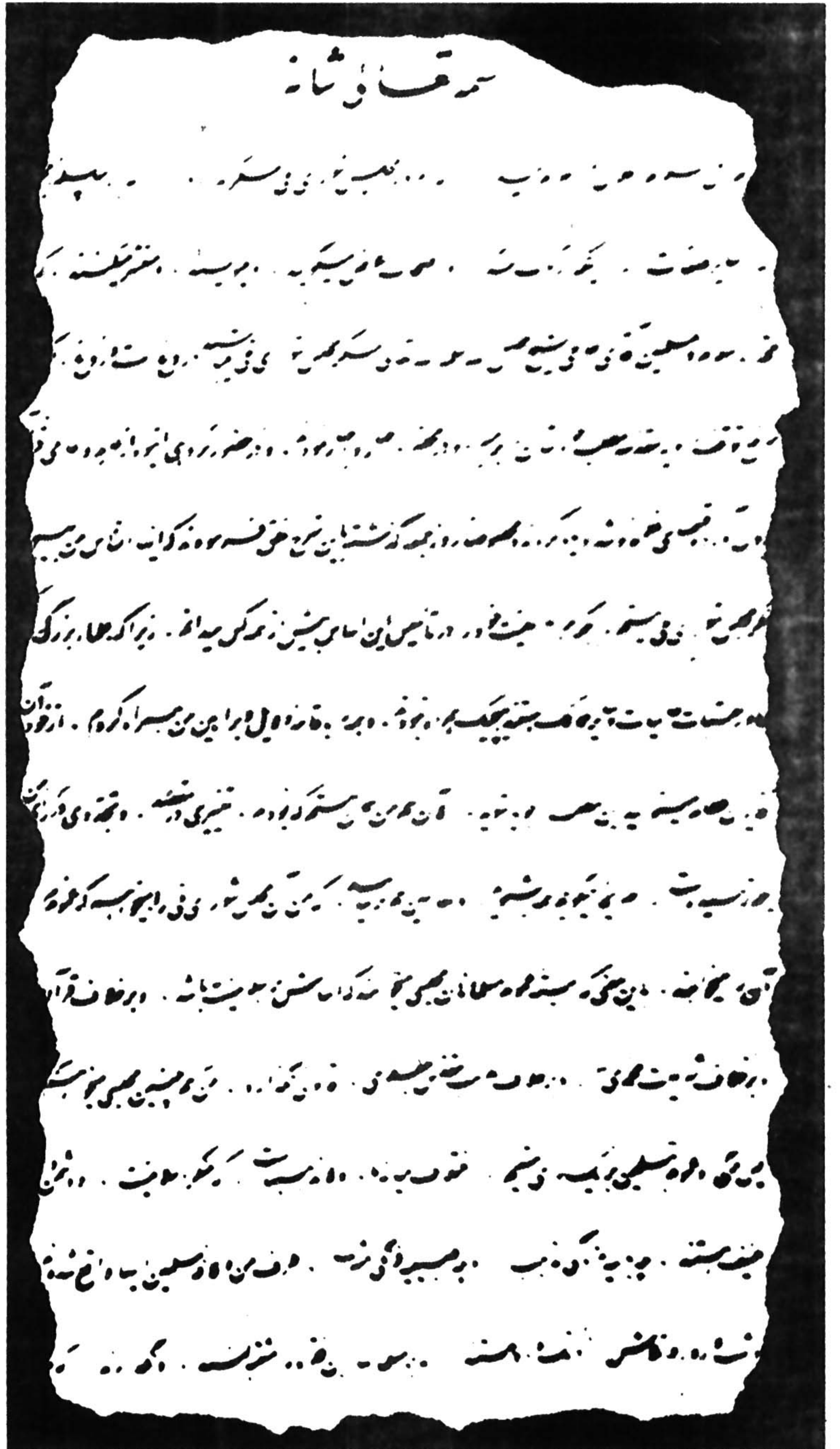
ازادخواه زبان مخالفان گسترش مدرسه و درراس آنها «اتابک» رایست و مردانی که تنها راه نجات از استبداد را توسعه فرهنگ و بیداری مردم میدانستند به تاسیس مدرسه در نقاط مختلف کشور دست زدند. بطوریکه در سال ۱۲۷۹ یعنی در کمتر از چهار - پنج سالی که از آغاز پیدایش مدرسه میگذشت، ۲۱ مدرسه در ایران پا گرفته بود (۱۷ مدرسه در تبریز و بوشهر و رشت و مشهد) نکته مهم اینکه همه این مدرسه ها را خود مردم ساخته

۱۲۷۵ (۱۳۱۴) شروع شد و امین الدوله، بادست مرحوم رشیدی اول در تبریز و بعد در تهران به تاسیس ان همت گماشت. سپس مردم فرهنگ دوست و اصلاح طلب، به رغم دشمنی سرسختانه قشریون - به گسترش آن کوشیدند. جالب اینکه، دوتن از ملایان نیکنام و بافضیلت عصر، شادروان سید محمد طباطبائی و شادروان شیخ هادی نجم آبادی خود از پیشگامان تاسیس مدرسه شدند. شیخ هادی، که خود مرد دانشمند و آزاداندیشه بود، پس از برافتادن امین الدوله، شخصاً سرکشی و پشتیبانی به دبستان رشیدی و نگهداری انرا بعهد گرفت. سید طباطبائی نیز مدرسه ای بنام «اسلام» بنانهاد. پیشگامی این دومرد با فرهنگ و

آیا این مجلس میتواند برپا باشد بی قانونی که هر کس هر چه بخواهد بگوید و بکند؟



علی اکبر دهخدا نویسنده ارزشمند ایران دوست وفادار میرزا جهانگیرخان شیرازی که حتی پس از مرگ وی در سوئیس چهارشماره روزنامه صوراسرافیل را انتشار داد.



نه‌ای از اعلامیه مهاجران زاویه مقدسه

اسلام بلکه هر دینی در استبداد است - و خود علی حین میخوانند این مردم بیچاره را در قید استبداد داخل نمایند باینکه مجلس بی نظامنامه باشد رفته رفته واریزد و برگردد امر الی الجاهلیه الاولی از اینجا معلوم می شود که مجلس خواه کیست و که میخواهد مجلس را از ریشه خراب کند مقاصد مهاجرین مربوط ببقاء مجلس و بودن نظامنامه است در همه حال ای برادران الفت از این دوست نسای دشمن سیرت چنین ارائه مینماید که ما می خواهیم جواب مقاصد علما و حجج اسلام را بدهیم باینکه ما قانون اساسی لازم نداریم تا شرایط بخواهد ای بیچاره

تاکی میخواهی شبهه کاری و تحصیل مقصد سری نمائی من میدانم تو هم بدانی مقصود چیست و باین اشتباهات نمی شود جواب مقاصد تامه کامله حجج اسلام را داد - برای توضیح این مطلب بطور روان و عوام فهم میگویم تا همه بفهمند امروز علماء اعلام و حجج مذهب جعفری باجمعهم متفق الکلمه هستند که باید در این طوفان عظیم حفظ بیضه اسلام را نمود و نگذاشت که دشمنان دین بتوانند خللی وارد سازند و این مطلب بر دو نحو می شود که هر کدام شنود مقصد علما حاصل است. اول آنکه نوشته شود که حدود اربعه این مجلس شورای ملی امور دولتی و اصلاحات مملکتی است چنانچه همین امر منظور بود اگر این مطلب رسماً نوشته شود دیگر احدی حرفی ندارد تا اگر بنا شد ترجمه قانون فرانسه انتشار شود برای حفظ اسلام باید آن اصلاحات و ترتیبات که در خود مجلس با حضور علماء اعلام و وکلا داده شد رسماً نوشته شود تا دفع این غائله بشود لیکن شق اول اسهل و اولی است و ایداً منوط بنوشتن قانون اساسی نیست لکن قانون نظامنامه حقی است علیحده برای انتظام امور و علما مثل سایرین اهالی مملکت حق مطالبه دارند و برادران دیگر هم میگوئیم چرا ساکنید آیا می شود این مجلس برپا باشد بی قانون که هرکس هرچه بخواهد بگوید و بکند آنوقت معلوم است هرج و مرج منجر بکجا خواهد شد و بلوا و ازدحام منتهی خواهد شد برهم خوردن مجلس و این امر خطری بهوای نفس چند نفر از بین برود بس خویست همان قسم که سختی در مطالبه نظامنامه شد باز هم بشود تا امر مجلس شورای ملی منظم گردد و برادران دینی زیاده براین گول نخورند و از خواب غفلت بیدار شوند و مطالبه حقوق خود را بنمایند و مقاصد حجج اسلام و علماء اعلام مهاجرین را انجام نمایند و نگذارند که مقاصد مفسدین در اخلال بمجلس صورت بگیرد - خداوند تو شاهدی که نگفتیم مگر حق و نوشتم مگر صحیح فاجمعوا امرکم نم لم یکن امرکم علیکم غمته - نویسنده مهاجرین زاویه مقدسه

فرازونشیب های نخستین انقلاب مشرق زمین

بقیه از صفحه ۲

سماوی وزیر توجهات هادی عالشان حضرت صاحب الزمان (روحنا فداء) قوانین مجلس مذکوره همانطور که بیان کرده اید مقدس و محترم بوده و بر جمیع مسلمانان فرض است که قوانین مجلس مزبور را قبول و بموقع اجرا بگذارند. اقدام بر علیه مجلس بمنزله مقاومت در برابر احکام دین حنیف میباشد بنا علیه تکرار نموده میگوئیم: وظیفه مسلمین است که از هر جنبش علیه مجلس جلوگیری نمایند.

همین حضرت آیت اله خراسانی زمانی که یهودیان و زرتشتیان کرمان تحت تعقیب و شکنجه بودند بیانییه زیر را از طرف مجتهدین نجف منتشر کرد و این روش ایرانی آزاری را نکوش کرد:

«بسم الله الرحمن الرحیم»
زرتشتیان و پیروان مذاهب دیگری که تحت حمایت اسلام هستند از هرگونه تعرض و تجاوزی در امان بوده، اذیت و تحقیر آنان ممنوع است.

کافه مسلمین ملزم به اطاعت فرمانهای شاه و پیروی از اوامر پیغمبر «ص» هستند خداوند تعالی و تباری فرموده است لازم است با پیروان مذاهب دیگر با خوشی و مهربانی رفتار کرده، احترام شرف و املاک آنانرا محفوظ نگهداشت.

امضاء - محمد کاظم خراسانی»
و در زمانی که خیر شورش تهران و اعلام مشروطیت به تبریز رسید.

انجمنی محلی فرقه مدافع اسلام - سوسیال دمکرات ایران که زیرشعار «پرچم خدا و رسول» فعالیت می کرد طی بیانییه ای اعلام کرد:

«... ما سوسیال دمکراتها مدافعین حقیقی اسلام اعلام مشروطیت ایران را در این روز مسعود بدوستان آزادی خواه جهان تریک میگوئیم. ما بتمام علما و تجار و طرفدار توده خلق و تمام مجاهدین اسلام که در تهران برای رسیدن به هدف مقدس خود از جان و مال گذشته اند درود میفرستیم...»

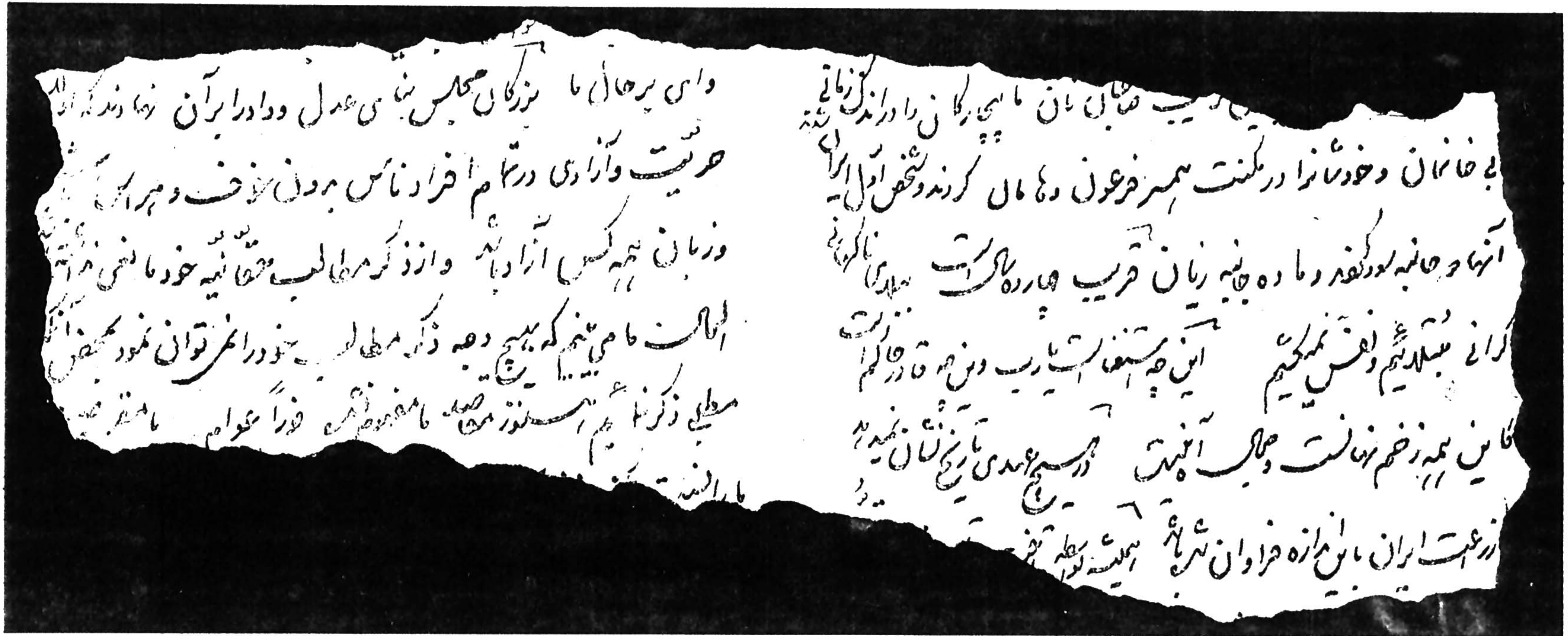
حال ماهها گذشته و میگردد که ایداً صحتی از نظامنامه اساسی نیست و کسی مطالبه ندارد - ای برادران مملکتی که میگویند سی کرورید آیا چه شد آن مطالبه سخت شما نظامنامه را اگر حاجت نبود پس چرا آن سخنیها را کردید و اگر حاجت است چرا حالا خامد و خاموش هستید این وکلا و معوینین شماها نمیدانیم چه میکنند و در چه خیال اند گویا خیال غیر از جلب نفع شخصی و تحصیل حیثیات برای خود نداشته باشند. این روزها شنیده می شود محض عدم مساعدت با مقاصد اسلامیه حجج اسلامیه مهاجرین زاویه مقدسه و سایر علماء اعلام و حجج اسلام ممالک محروسه که تماماً هم مقصد و همدستان با مهاجرین شدند بعضی از اشخاص مذاکره می نمایند که ما نظامنامه نمسی خواهیم - این چه کلمه ایست آیا می شنوید یا نه و میدانید عرض را یا نه این حرف بر جمیع تصاویر غلط و موجب تصبیع حقوق سی کرور نفوس است بلکه معدی بفساد اصل مجلس است گمان دارم که زندان با این ندلیس میخوانند مجلس را از بین ببرند و زحمات یکساله تمام طبقات بهدر و خسارات اهالی مملکت همه را بر باد دهند و استبداد را بحال اول برگردانند - عجب است که به خلط مبحث اشاعه میدهند اسلام طلبان مستبدند و حال آنکه البته باند مستبد باشند اساساً

منطبه در زاویه مقدسه

ایقاف بسم الله الرحمن الرحیم و تنبیه

باللعمرب این چه غفلتی است که اغلب ایرانیان بان مبتلا هستند و یافه این چه سحر و جادوئی است که اغلب برادران در آن واقع اند کار تردستی و طراری بجائی رسیده که عقل عقلا ملامت مجلس شورای ملی و اجتماع وکلا و معوین در آن و مقصد رقم ظلم و نشر عدالت و اصلاح حال مملکت بدون نظامنامه که عموم اهالی و حکام و کار گزاران ممالک بان رویه حرکت نمایند چگونه تصور می شود - تدبیر منزلی که اول مرحله حکمت عملی است بدون دستور نمی شود تدبیر مملکتی چگونه بدون قانون ممکن خواهد بود جای مثل یک بام و دو هواست برای ترتیب مقدمات جزئیه مثل انتخابات و نحو آن نظامنامه نوشته و انتشار داده شد حال که نزدیک است وصول بمقصد شده در دادن نظامنامه تعطیل و بدفع الوقت میگردد چه شد آن خونهای برادران که در جوش آمده بود و برای تعجیل در تحصیل نظامنامه مملکت بهم خورد شیراز برغوغا شد تبریز و گیلان بلوا شد اهالی دارالخلافه در هیجان آمدند - بی آرام گردیدند

کادان یقوم القیمته



یازجانان یازجان بایست دل برداشتن

هر که پیرش را چنین گمره بود کی مریدش را به جنت ره بود

ای صاحبان غیرت و جوانمردان با حمیت امروز روزیست که به یمن همت شماها تکالیف سیصد هزار نفوس محترم و محترمه که بدر فقر وفاقه گرفتارند معلوم شود - اولاً بر همه شماها مشهود و مبرهن است که علت بریشانی از سه حال خارج نیست یا بواسطه عدم مشوق و مربی و بی صاحبی است یا بواسطه ناامنی مملکت و قلت کار است یا عدم استعداد و قابلیت است حالا شماها بنام این دردها گرفتار شده اید ولی عمده بی صاحبی است اگر صاحبی میداشتیم مارا برستاری میکرد تشویق می نمود روز بروز برمدارچ علوم و کمالات ماها افزوده می شد دارای کمالات عدیده و صنایع بدیع شده بودیم معطلی نداشتیم بریشانی نمیکشیدیم این روزگار را نمیدیدیم برواضح است عمارتی که از آن معموره تر نباشد همینکه سرایدار و مستحفظی بر او نگماند روز بروز ساعت بساعت رو بانهدام میگذازد و معدوم می شود و هر بوستانیکه حصار و باغبانی نداشته باشد چراگاه غنایم و دیواب گشته آخر بی حاصل و خراب خواهد شد و هکذا گوسفند بی جوان هم نصیب سیب می شود طفل بی صاحب هم دزد و لوطی و شرور می شود تمام راهمین قسم قیاس کنید. اما درد امروزه ماها علاوه بر شقوقاتی که عرض شد علت دیگری هم بهم رسانیده و آن این است صاحبان بضاعت که دارای زراعت بودند هر روز بر نرخ افزودند تا رفته رفته قیمت اراضی ده تومانی را به هزار تومان و هزار تومانی را بصدهزار تومان رسانیدند کسی هم جلوگیری نکرد به همین ترتیب صاحبان نان مایبجارگان را در اندک زمانی بی خانمان و خودشانرا در مکتب همسرفرعون و هاسان کردند و شخص اول ایران شدند آنها دوجانبه سود کردند و ماده جانیه زبان. قریب چهارده سال است بیلابی ناگهانی گرانی متلائیم و نفس نمی کشیم. این چه استغناست یارب وین چه قادر حاکم است کاین همه زخم نهانست و مجال اه نیست. در هیچ عهدی تاریخ نسان نمیدهد که زراعت ایران باین اندازه فراوان شده باشد همیشه بواسطه تاخت و تاز اجانب در قله کوههای بلند و بیغوله ها راحت نبودیم نان سخته را از بازار بخانه نمی توانستیم برسانیم با آن حال سنی را

گرسته بسر نبردیم حال چه علت دارد که باین فراوانی در نهایت ذلت و بریشانی باشنیم؟ آیا در اینمکتب سیرکواکب تغییر کرده نه در مالک ایران قحط آب شده نه زارعین از دنیا رفته اند نه بازندگی موقوف شده نه برعهده نفوسمان افزوده شده نه سن چه واقع شده معلوم شد همه چیزمان بنجاست جز این مسلمانان حالا بر فرض همه ماها جوهر علم و عنصر کمال شدیم با این روزگار چه خواهیم کرد در جائیکه فضل و کمال پامال شده باشد چه تفاوت به احوال ما خواهد داشت معاینه می بینم برجانان ماقتد و قوت هر دو یکی است امروزه حال ما اشخاص مظلوم خیلی شباهت دارد با طفل معصومیکه گرفتار پدر و مادر مجادلی شده باشند که هنگام مجادله گاهی مادر از شدت قهر و غضب رو بطفل بیگناه آورده بدندان و تشکون بدن طفل را قهر گون میکند و میگردد خدا تو را مرگ بدهد نیست کند زوال بیاورد اگر بواسطه تنبؤ ساعتی با این ناجوانمرد بسرنمی بردم - گاهی بدر قصد طفل نموده بضر بسیلی صورت بیچاره بی نوا را نلی میکند و میگردد جرانمی میری که از دست غمهای زمانه خلاص شوم اگر تو بوجود نسیامدی از تمام جهات اسوده بودم باین صدمات مبتلا نمیشدم طفل بی نوا که نه دست ستیز دارد و نه نای گریز ناچار بنای ناله و گریه و زاری ببقارای را میگذازد تا مگر همسایه بدادش برسد و از جنگ آنها خلاصش کند ولی ما امروزه از آن طفل معصوم مظلوم تریم زیرا که ماهمسایه دادرسی هم نداریم خدایا بیش که براریم ز دستت فریاد هم بیش تو خواهیم زبیداد توداد بروردگار اماناتار سال ناصد نفر خدا و خدایگان داشتیم کم نبود که دوست نفر هم بانها افزوده شد خیال کردیم نه اینها باری از دوش ما بر میدارند بدتر قوزبالای قوز شدند

وهراس باند وزبان همه کس ازاد باشد و از ذکر مطالب حقیانیه خود مانعی نداشته باشد الحال مامی بینم که به هیچ وجه ذکر مطالب خود را نمی توان نمود بمحض آنکه مطلبی ذکر نمائیم هنوز مقاصد مامفهوم نشده عوام یا مغرضین ما را نسبت بکفر و زندقه و الحاد میدهند و حال آنکه از حریت است هر نفسی حق آنرا دارد که اگر ابرادی بر خود مجلس یا بر اعضای مجلس داشته باشند با کمال احترام باصفاء کلمات او اهتمام نمایند اگر قابل تصدیق است خود آنان تصدیق نمایند والا بالسان لین رد نمایند حالا معلوم می شود که ازادی و حریت فقط از برای خود آنهاست هیچ دخلی بدیگران ندارد و باید مامردم بیگناه سرمان بی کلاه باشند و ایشان کلاه شرعی هم سرمان نگذارند عجب حریتی است و عجب ازادانی - مطلب دیگر یزرگان مامساوات و مساوات بود معنی آنرا هم نفهمیدیم مساوات برابری است یعنی که فلان مظلوم را نتواند کسی مالش را بخورد یا آنکه اجحافی با او از حیث نفس و عرض نماید هر کس میخواهد باشد ولی مامی بینم حالا هر کس اندک تبحری و تهوری دارد علانیه متعرض نفس و عرض و مال مردم می شود و احدی درصدد مواخذه

فروخت این شجاه ملیون را که عبارت از صدکرور باشد تسلیم انجمن ملی نمود و گفت در یکدل دومهر گنجاندن شرط ما نیست با بفرک اندوختن مال باید باشنیم یا رعایت زبردستان بریشانحال رسم عاشق نیست بایکدل دودلیر داشتن یازجانان یازجان بایست دل برداشتن و فوراً لباس تجمل را از خود و عیال اطفالش دور نموده تمام لباس فقیرانه پوشیده و حاضر شدند از برای جان فدا کردند. فوراً در همان انجمن بنجفر دیگر باوی همدست و همدستان شدند معادل یکصد و چهل ملیون دارائی یکدفعه از خودشان خلع نمودند بواسطه این حرکت سی هزار نفر در یکروز برعهده فدائیان افزوده از اینجا معلوم می شود که روسای ملی ما تمام خود بیبندند نه خدا بین - هر که را بیرش چنین گمره بود کی مریدش را بخت ره بود روسای مامیخواهند درخت مشروطیت را از خون آبیاری کنند مفهوم تند از خون که میخواهند آب بدهند و شمره این درخت را که می خواهد ببرد آیا میخواهند از خون خودشان آبیاری کنند و شمره آنرا ما بریم این مطلب خیلی مستبعد است و خلاف رسم آقاییان است زیرا که آقاییان ماناب تحمل یک در دسر را در این باب ندارند و ابه مبارکه «و لا تلتقو بادی بکم الی التلهک» را شاهد می آورند شاید خیال مبارکشان بران قرار گرفته باشد که از خون ماضعفا درخت مشروطیت را آب بدهند و از نمره این درخت خودشان نان بخورند ندانسته اند که نان خوردن از این شجره بریه برای آنها آمد نخواهد کرد چنانکه خوردن گندم برای جداعلای ما آمد نکرد. خیلی عجیب است از کسانیکه تاب تحمل یک خار را ندارند مارا بشمشیر آبدار حواله میکنند آنانکه از خوردن مال مردم نمیتوانند بگذرند جگومه مارا امر بگذشتن از مال خودمان میکنند باوجود همه اینها هر قدریکه خون هم از برای آبیاری این درخت از مردم بدیخت لازم شده ریخته شده میگر خونریزی ارومیه و بیحسابی انجارا کس نشنیده مگر خونریزی در اردبیل یا کرمانشاه یا تبریز یا بلاد دیگر بهمین واسطه اتفاق نیفتاده

خونریزی که از حد گذشت جان و مال و عرض و ناموس رعایا بیاد رفت ماهام که داریم از شدت بینوایی در شرف تلف شدن هستیم در سال گذشته اطفال صغیر خودرا مکتب گذارده بودیم که تحصیل سواد و معرفتی بکنند بعد از اینکه سختی و بدبختی بمباروی داد اطفال خودرا از مکتب بخيال مکسب و اگر فتم که قدرت از ما سلب شده حال یکسال است بواسطه بریشانی و ابتلابی بیلابی گرانی و فقر وفاقه صبح ها که اطفال مامیروند تاشب بعضی اوقات تاروز دیگر از طفلهای مزلف غیر مکلف خود خبر نداریم که در کجایند وجه میکنند و کارشان چیست. نگارنده هفته گذشته در سرکوجه قاجاریه دخترکی سن هفت ساله و سسرکی شش ساله دید که دخترک مدهوش شش ساله سرک باعجز و الحاح دست دختره را میکشد و اصرار دارد که بر خیز برویم عابرین هم ایدا اعتنائی ندارند حتی نگاه نمیکند بپش رفته استمزاجی حاصل کسم یک ضعیفه هم یا بکفر سید معمم بهمین قصد پیش آمدند از سرک احوال برسیدیم بازبان الکن دوسورتیکه اشک تادامانش جاری بود بهزار زحمت بماسا حالی کرد که دیروز پدرش رفته نان برای اطفالش بیاورد نیامده همسایه هم در اطافش را بسته رفته یک شب و دیروز این دوطفل گرسنه در حیات تنها انتظار ورود پدرشان را داشته اند بعد بقصد خانه خاله شان از خانه بیرون آمده اند در نیمه راه دخترک از شدت جوع جزئی وجهی شده افتاده بود هر کدام جزئی وجهی سردستمال بسته در جیب طفل گذارده همان آقای معمم هر دو طفل را بیوار الاغ نموده یک نفر هم قدری اذوقه گرفته به اشاره بسرک رفتند تا بخانه خاله اش برسانند معلوم است پدر آنها از خجالت آنکه نانی نتوانسته تحصیل کند روی خانه زفتن نداشته از این قبیل یکی دوتانیست اندرین ره کشته بسیارند قربان شما وای بر حال مافریاد از این مسلمانی روز بروز اوضاع از این بدتر خواهد شد باید هی اسم و کلا بریم و دلخوشی بوکلا داشته باشیم تا از گرسنگی جان بسیریم. آخر این چه وکالت است ماکمی و درجه وقت آنها را وکیل خود کردیم اگر هم وکیل باشند وکیل مطلق بلاغزل که نیستند



ملا نصرالدین: چوب در لانه زنبور

مشروطیت اختصاص دادند و بسیاری دیگر به سود مردم ما، جهت گیری کردند.

امید ما اینست که بتوانیم برای مطالب مطبوعات خارجی که در بیان فداکاری های مردم ایران در راه مشروطه نوشته شده سهمی درخور در صفحات ۲۸ هزارروز تاریخ ایران و جهان اختصاص دهیم ولی امروز، فرصتی است تا از مبارزترین آنها که تقریباً قدم بقدم مجاهدان را همراهی کرده بود، سخن بگوئیم.

قیام آزادیخواهان مردم ایران برای احراز مشروطیت و مبارزات دلیرانه مجاهدان دلسر اسر کشور ما، با بازتابی گسترده در جهان روبرو شد و باعث بیداری بسیاری از ملت ها گردید. انعکاس فداکاریهای مردم کوی و برزن ایران، برای احقاق حقوق از دست رفته، در مطبوعات جهان، به یکباره نگاهها و توجه مردم کره خاکی را به ایران معطوف کرد. بسیاری از تشریفات معتبر جهان، قسمتی از اخبار و مطالب اساسی خود را به انعکاس رویدادهای ایران و فعالیت های مجاهدان مردم در راه احراز

این روزنامه بانام «ملانصرالدین» و به مدیریت «جلیل محمد قلی زاده» در قفقاز منتشر می شد. او فرزند «محمد قلی» بود که در روستایی بنام «نهرم» از توابع نخجوان و بسال ۱۸۶۹ میلادی متولد شد.

میرزا جلیل قلی زاده در شرح حال خودش چنین می نویسد: من در شهر نخجوان، که درشش فرسخی رود ارس و ۴۰ فرسخی قصبه جلفا واقع است، به دنیا آمده ام. در اینجا کلمات ارس و جلفا را عمداً ذکر می کنم. زیرا چنانکه معلوم است، رود ارس در مرز ایران قرار گرفته و جلفا هم پاسگاه گمرک در میان ما و ایران است. من با انتساب خود به این رود و این آبادی، به دو سبب افتخار می کنم: نخست آنکه کشور ایران زادگاه جدم بود، و دوم آنکه سرزمین ایران، که به دینداری در جهان نامبردار است، همیشه برای من مایه سرفرازی بوده و از اینکه در همسایگی چنین مکان مقدسی از مادرزاده ام، پیوسته شکر گزار بوده ام. این میرساند که جلیل محمد قلی زاده از اینکه پدرانش ایرانی بوده اند، احساس مباهات داشته است.

«میرزا جلیل» خواندن و نوشتن زبانهای اذربایجانی، فارسی و روسی را در مکتب شهر اموخت. در چهارده یا پانزده سالگی به دارالمعلمین شهر گوری (گرجستان) وارد شد و پس از فراغت از تحصیل سالها در مدارس محلی به اموزگاری گذراند. در سال ۱۹۰۴ میلادی به تفلیس رفت و در روزنامه «شیرق روس» که مدیریت آن را «محمد آقا شاه تختی» داشت مشغول نویسندگی شد.

میرزا جلیل فعالیت ادبی خود را با نوشتن داستانهای کوتاه آغاز کرد. در داستانهای اولیه میرزا جلیل، صندوق ست، احوال ده داناباش و استادزینال که بیش از سال ۱۹۰۴ نوشته صحنه های جالبی از معیشت و طرز زندگی مسلمانان قفقاز، تصویر کرده است. این آثار مشحون از حقایق تلخ و سشار از زهرخند و استهزا هستند.

داستانهای آزادی در ایران، بجه ریشو، قربانعلی بیگ و کمدهای مردگان، کتاب مادرم و مجموع دیوانگان، که بعد از نشر روزنامه ملانصرالدین به قلم آورد، از یادگارهای هنری جاویدان اوست و به خصوص کمدهای مردگان در شمار آثار کلاسیک جهان درآمده و بانار توف مولیر و بازرس گوگول برابری می



در کاریکاتور، چنین نوشته شده: ۱۳۱۸

مجلس دارالشورای ملی
عدل مظفر

ما که اینجا حاضریم و تمام اهالی ایران باستانی خند نفر خائن مستند، تمام حاضریم که تا آخر فطره خون خود را در راه حفظ اسلام و مجلس مقدس شورای ملی بریزیم ولی به احدی اذیت نمی کنیم تا ناچار به دفاع سویم.

سادات اعضاء انجمن فاطمیه این کاریکاتور از یکی از روزنامه های ایرانی دوران مشروطیت گرفته شده است.

برامون خود گردآورده بود و همراه با مطبوعات دیگر، افکار انقلابی و روشنفکرانه را تبلیغ میکرد. با استبداد محمدعلی شاه و سلطان عثمانی و امیر بخارا و اشراف واعیان نجه می زد. جهان استعمار و استعمار را، بارسوم و قوانین ظالمانه آن به باد ریشخند و استهزای گرفت و با تعصبات و خرافات مبارزه می کرد.

این روزنامه در همه امور اجتماعی و سیاسی، وضعی مخالف به خود میگرفت و به زودی میرزا علی اکبر بقیه در صفحه ۱۵

در سال ۱۹۱۷ چند شماره از آن منتشر گردید و بازیک بار در سال ۱۹۲۱ که محمد قلی زاده به قصد اقامت دایم در سرزمین اجدادی خود به ایران آمده بود، هشت شماره از آن در تبریز انتشار یافت. اما هموطنان اوتوانستند از وی نگهداری کنند و او یک سال بیشتر در تبریز نماند و به دعوت حکومت اذربایجان شوروی به باکورت رفت.

ملانصرالدین یک ارگان دموکرات انقلابی بود که جمعی از روشنفکران و ترقیخواهان و ارباب فرهنگ و ادب را

کند. دوران دوم و مهم نویسندگی محمد قلی زاده با نشر روزنامه ملانصرالدین آغاز می شود.

سالهای دوم و چهارم انتشار ملانصرالدین بهترین و برشور ترین ادوار این روزنامه بود. در این دو سال آوازه آن از مرز قفقاز گذشت و در ایران و عثمانی و مصر و هندوستان پیچید. در اواخر سال ۱۹۱۴ میلادی به علت پیشامد جنگ جهانی اول، روزنامه از انتشار بازماند و تنها

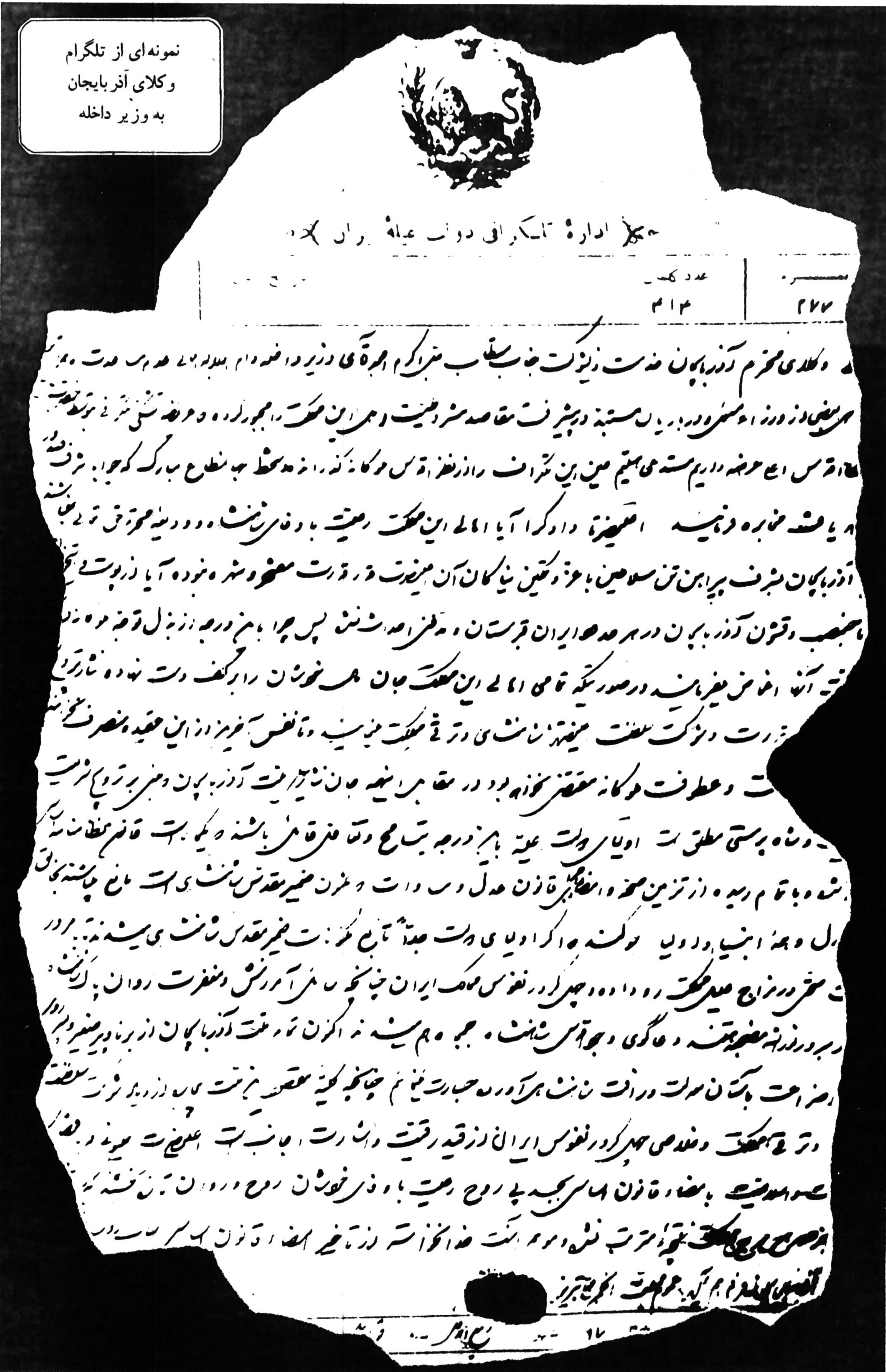
کسانیکه تاب تحمل یک خار را ندارند مارا به شمشیر آبدار حواله میکنند

امضاء قانون اساسی اسباب رو سیاهی و انفعال بملت اذربایجان

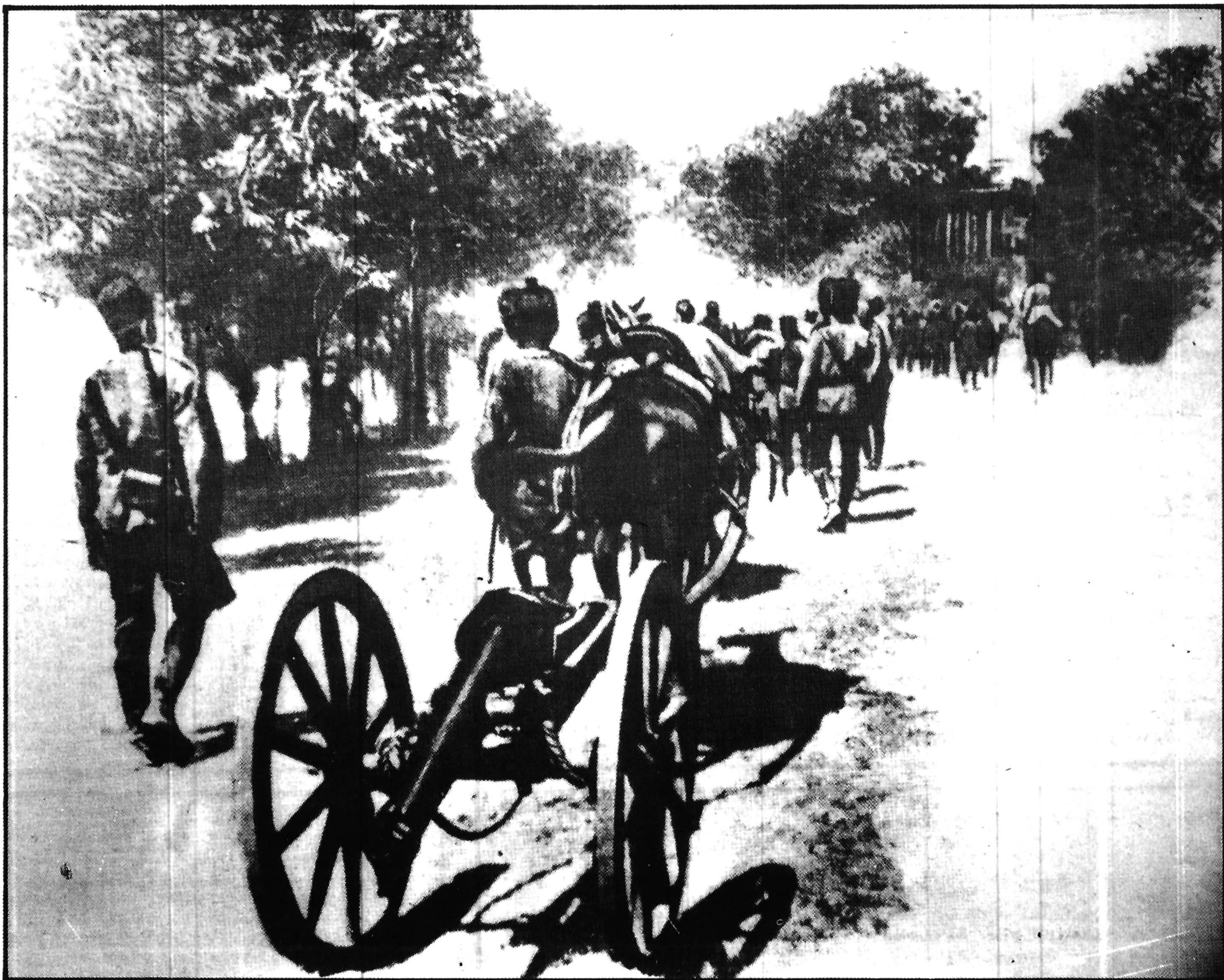
فراهم آید. عموم ملت انجمن ملی تبریز

بتاریخ ۱۷ شهریور ربیع الاول ۱۳۲۵

از تبریز به تهران توسط وکلای محترم اذربایجان خدمت ذیشوکت جناب مستطاب اجل اکرم امجد آقای وزیر داخله دام اجلاله العالی عدم مساعدت و همراهی بعضی از وزراء مسئول و درباریان مستبد در پیشرفت مقاصد مشروطیت اهل این مملکت را مجبور کرده که عریضه تشکی تلگرافی بتوسط حضرت اجل عالی بخاکپای اقدس اعلی عرضه داریم مستدعی هستیم عین این تلگراف را از نظر اقدس ملوکانه گذرانده و دستخط جهان مطاع مبارک که جوابا شرف صدور خواهد یافت مخابره فرمائید - اعلیحضرتا دادگرا ایا اهالی این مملکت رعیت با وفای شاهنشاه و ودیعه محترم حق تعالی نمیباشند ایا اذربایجان بشرف پیراهن تین سلاطین با عز و تمکین نیاکان آن اعلیحضرت قدر قدرت مفتخر و شهره نبوده ایا از پوست و استخوان صاحب منصب و قشون اذربایجان در هر حدود ایران قبرستان و مدفنی احداث نشده پس چرا باین درجه از بذل توجه ملوکانه در اسودگی و امنیت آنها اغماض میفرمائید در صورتیکه تمامی اهالی این مملکت جان و مال خودشان را بر کف دست نهاده نثار ترویج اسلامیت و قدرت و شوکت سلطنت اعلیحضرت شاهنشاهی و ترقی مملکت می نمایند و تا نفس آخرین از این عقیده منصرف نخواهند شد البته زافت و عطوفت ملوکانه مقتضی نخواهد بود در مقابل این همه جان نثاری ملت اذربایجان که مبنی بر ترویج شریعت و اسلامیت و شاه پرستی مطلق است اولیای دولت علیه باین درجه تسامح و تغافل قائل باشند که یکماه است قانون نظامنامه اساسی نوشته شده و با تمام رسیده از تزیین صحنه و امضاء اجرای قانون عدل و مساوات که مکنون ضمیر مقدس شاهنشاهی است ماع می باشند. بخالق ذوالجلال و همه انبیاء و اولیاء سوگند که اگر اولیای دولت جدا تابع مکنونات ضمیر مقدس شاهنشاهی میشدند تا به امروز حالت صحنی در مزاج علیل مملکت رو داده و جهل کرور نفوس ممالک ایران چنانچه سائل امرزش و مغفرت روان پاک شاهنشاه مغفور میروور نور الله مضجع هستند دعا گوی وجود اقدس شاهنشاه جمیاه هم میشدند اکنون تمام ملت اذربایجان از برنا و پیر صغیر و کبیر روی عجز و ضراعت باستان معدلت و زافت شاهنشاهی آورده جسارت می نمائیم چنانچه کلیه مقصود این ملت بیچاره ازدیاد شوکت سلطنت اسلام و ترقی مملکت و خلاصی جهل کرور نفوس از قید رقیت و اسارت اجانب است اعلیحضرت همایون هم باقتضای عدالت و اسلامیت باامضا قانون اساسی به جسد بی روح رعیت با وفای خودشان روح و روان تازه بخشند. که از تاخیر آن جز هرج و مرج مملکت نتیجه مترتب نشده و موهم آنست خدا نخواست از تاخیر



نمونه ای از تلگرام وکلای اذربایجان به وزیر داخله



ملانصرالدین و ایران - ظهور این نشریه سومند نه تنها برای قفقاز، بلکه برای ایران و سراسر جهان شرق یک حادثه بزرگ تاریخی بود.

روزنامه ملانصرالدین به همه ملل نریمی اسلامی نظر داشت و معایب و معاسد این کشورها را از ایران و عمانی و افغانستان و عربستان و الحرار با زبان ساده آمیخته به هزل و ناشرها و حکایتها و باورقیها و داستانهای کوتاه و نامه ها و مگرافهای فکاهی و اندرزه های مطابیت نیز و کاریکاتورهای نفیس و جاندار ، بالاخره قیام متهورانه برضد تمام آن جبرهایی که تا آن روزمحرتم ومصون از تعرض بود، فاش می کرد.

نویسندگان ملانصرالدین باعادات و آداب ایرانیان کاملا آشنا بودند و این روزنامه از سال ۱۹۰۷ م (۱۳۲۵ هـ) به بعد تقریباً در هر شماره از حوادث ایران بحث می کرد و به خصوص درباره وقایع انقلابی که در آذربایجان رخ می داد، اظهار علاقه می کرد.

ملانصرالدین برای میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و ملک المتکلمین، که هر دو از اعضای فعاله حزب سوسیال دموکرات ایران بودند احترام خاصی قائل بود. در سال ۱۳۲۶ هـ، که درهای مجلس شورای ایران بسته شد و آزادیخواهان از طرف نیروهای ارتجاعی تحت تعقیب قرار گرفتند، ملانصرالدین نوشت: «ما در مصیبتی که برای ایران رخ داده با برادران ایرانی خود شریک هستیم. به روان پاک ارباب قلم و مجاهدان آزادی که به فرمان جلالان نامرد در راه وطن به شهادت رسیده اند، کرنش می کنیم و نجات کشور ایران را از این مصیبت و خوشبختی مردم آن را از صمیم قلب آرزو می کنیم.»

ملانصرالدین: چوب درلانه زنبور

و خوریزی... مدیر روزنامه، که به مول خود «چوب درلانه زنبور کرده بود»، ناچار شد که در محله گرجی نشین تفلیس، دوران تعرض بگذراند. او در یادداشت های خود گوید: «روزی که در یکی از شماره های سال دوم مقاله ای درباره آزادی زنان نوشتم، دوستان نصیحتم کردند که در کوچه و بازار آفتابی نشوم، زیرا در «شیطان بازار» دکانها را بسته و مردم دنبال من افتاده اند.»

دوره تاریکی بود. تعصب و خرافات به جای دین و به نام دین بیداد می کرد. ملانصرالدین می بایستی، بی آنکه خشم عوام و درشت سران خصوصت حکومت تزار را برانگیزد، این گونه خرافات را به تدریج براندازد و به جای آنها تخم فرهنگ و آزادی بپاشد!

با اینهمه ملانصرالدین همیشه به آینده خوشبین و امیدوار بود و شعار «روشنایی در تاریکی» راهیج وقت از آذربایجان، می سرود.

سخن خنده داری از من شنیدید و دهن خود را به هوا باز کرده و چشمها را برهم نهاده انقدر قاه قاه خندیدید که ز خنده روده برشدید و به جای دستمال چشمها را با دامن خود پاک کرده و لعنت به شیطان، گفتید... گمان نکنید که به ملانصرالدین می خندید... ای برادران اگر می خواهید بدانید که به که می خندید، این را در دستانتان بگیرید و جمال مبارک خود را تماشا کنید!... اما کسانی که چهره زشت خود را در این روزنامه می نگرستند، به جای آنکه متنبه شوند، ر ضد نویسندگان آن کمر بستند و دستگاه سانسور تزار و نیروهای سیاه فئودال به دست و بافتاد.

ملانصرالدین آرزومند چنان سازمان اجتماعی بود که در آن «آقا و گدا و دارا و ندار از حیث حقوق و اختیارات یکسان باشند. حکومتی بر سر کار آید که اصول آزادی را اعلام و به جای وضع قوانین شدید جزا و اعدام، اسلاک و اراضی را بین کشاورزان و دهقانان تقسیم نماید و کارگران و روستاییان را در امور دولتی دخالت بدهد و کارها را به طریق بحث و شور اداره نماید.»

مدیر روزنامه در ترجمه حالی که از خود نوشته می گوید: «استبدادی که در برابر ما چون کوه سرکشیده بود، استبداد و ظلم و زور کسانی بود که شریعت را تحریف کرده بودند.» و حربه و اسلحه ای که ملانصرالدین برای بیکار باچنان ظلم و استبداد و وحشتناکی در دست داشت، خنده بود - خنده پر معنی و گوشه دار.

این روزنامه در همان شماره اول خود خطاب به خوانندگان می گفت: «ای برادران مسلمان، هنگامی که

صابر، شاعر توانا و بعد شاگردان و بیروان مستعد که در حیات شاعر و س از مرگ نابهنگامش، افکار او را دنبال کردند و نویسندگان شایسته ای مثل علیقلی نجف اوف و محمدسعید اردوبادی و نمایش نامه نویس مشهور، عبدالرحیم حق وردی اف به ملانصرالدین پیوستند.

ملانصرالدین، انگونه که خود می نوشت: «زخمها را می شکافت»، «تضادها را نشان می داد» و «برده ها را بالا می زد» و خطاب به مردم واس مانده و عاجز و بیهنر می گفت: «اگر شما آدم بودید، اگر غیرت و شعور داشتید... کدام ظالم جرئت می کرد که به حقوق انسانی شما دست دراز کند؟»

ملانصرالدین آرزومند چنان سازمان اجتماعی بود که در آن «آقا و گدا و دارا و ندار از حیث حقوق و اختیارات یکسان باشند. حکومتی بر سر کار آید که اصول آزادی را اعلام و به جای وضع قوانین شدید جزا و اعدام، اسلاک و اراضی را بین کشاورزان و دهقانان تقسیم نماید و کارگران و روستاییان را در امور دولتی دخالت بدهد و کارها را به طریق بحث و شور اداره نماید.»

مدیر روزنامه در ترجمه حالی که از خود نوشته می گوید: «استبدادی که در برابر ما چون کوه سرکشیده بود، استبداد و ظلم و زور کسانی بود که شریعت را تحریف کرده بودند.» و حربه و اسلحه ای که ملانصرالدین برای بیکار باچنان ظلم و استبداد و وحشتناکی در دست داشت، خنده بود - خنده پر معنی و گوشه دار.

این روزنامه در همان شماره اول خود خطاب به خوانندگان می گفت: «ای برادران مسلمان، هنگامی که

در ارتش و شخصی جلیل محمدقلی زاده، که در ایگانی دستنویسته های اکادمی علوم جمهوری آذربایجان شوروی نگهداری شده؛ نامه شخص ناشناسی است از ده قاسم کندی براز فحش و ناسزا و تهدید و به قتل

آزاد زنان در لباس مردان باقوای استبداد جنگیدند



فهرماتیهای او را ستود، و از وی تقاضا نمود، که با وجود پنج زنی که دارد، مشارالیها را نیز بعقد نکاح خود در آورد.

پس از اعلان مشروطیت و بعد از گشایش دوره دوم مجلس شورایی، نقش زنان در زندگی سیاسی کشور موثر تر شد. در تهران، «کلوب ملی زنان» که هدفی جز مبارزه با بیگانگان و کسب آزادی بیشتر برای زنان نداشت وجود آمد. اعضای کلوب ملی زنان، در مبارزه با استقراض استقلال برپاده از روس و انگلیس نقش مهمی داشتند. به نوشته وقایع نگاران، مبارزه زنان راه آزادی بدخل حرمسراها هم راه یافته بود بطوریکه در جریان «تحریم تنباکو» حتی زنان ناصر الدینشاه در حرمسرا از کشیدن قلیان خودداری کرده بودند.

آقایان و پیشوایان دین را میخواستیم... عقد ما را آقایان بسته اند، خانه های ما را آقایان اجاره میدهند... ای شاه مسلمان بفرما روسای مسلمانان را احترام کنند... ای پادشاه اسلام اگر وقتی روس و انگلیس با تو طرف شوند اشصت کرور ملت ایران، بحکم این آقایان جهاد میکنند» از این سخنان بسیار میگفتند. امروز زنان با همه روبه و چادر کار بسیاری کردند...

مبارزان و مجاهدان از کمکهای معنوی خواهران و زنان خود برخوردار بودند. ستارخان، رادمرد بزرگ انقلابی، نامه های تشویق امیز فراوانی از سوی زنان و دختران دریافت میکرد. منجمه، یک زن زیبا «که صاحب صد ها پارچه ابادی بوده» نامه ای بقرمان ملی - ستارخان - نوشته و

اینان را از میان بردارد و پروبال علما را بکند. فردا این آگاهی، هم در شهر و هم در عبدالعظیم پراکنده گردید. در عبدالعظیم آقایان بیفروسه و اندوهناک شدند، اما در شهر، این روز شاه، برای تاهار، بخانه امیر بهادر جنگ رفت، و در آنجا میبوید که آگاهی دادند شهر بهم خورد و مردم بازار ها را بستند. شاه پرسید: برای چه؟ گفتند برای آنکه نمایندگان آقایان را نگه داشته اند و مردم می بندارند که از شهر بیرونشان خواهند راند. درباریان پرک (اجازه) میخواستند که با زور از شورش جلوگیری و مردم را بیاز کردن بازار ها و دارند ولی شاه پرک نداد، پس از ناهار، چون شاه باز میگشت مردم در سر راه او انبوه شدند و زنان گرد کالسکه او را گرفته و فریاد میزدند: «ما

بزرگتر طباطبائی، میرزا مصطفی اشتیائی برادر حاجی شیخ مرتضی، میرزا محسن برادر صدر العلماء، و سید علاء الدین داماد بهبهانی. اینان خود پیشکاران میبودند و بیشتر کار ها با دست اینان پیش میرفت. شب چهارشنبه ششم دیماه (۱۴ ذی قعدة) اینان بشهر آمده و بخانه عین الدوله رفتند و با او بگفتگو پرداختند، عین الدوله بدستاورز آنکه این خانه خود نگهداشت، و گفت می باید فردا شب را هم اینجا بمانید گویا میخواست نگذارد باز گردند و هر یکی را بجای دور دیگری بفرستد. به عین الدوله گفته بودند همه کار ها در دست این چهار تن میباشد. آقایان خرسندند که به شهر بازگردند ولی اینان نمیگذارند. این بود میخواست

تاریخ مشروطه ایران ضمن اشاره به بست نشینی علماء و روحانیون تهران در حضرت عبدالعظیم و واگذاری حکمرانی برادر زاده اش «امیر خان سردار» - که نیتی جز کوچاندن بست نشینان به شهر نداشت از قول حکمران جدید می نویسد: من برای این آمده ام که شما را عودت دهم بشهر، و اگر اجازه میدهید خدمت رسیده مقصود را مذاکره کنیم.»

گفتند: بیاید و آمد و آقایان را دید و در میانه گفتگو هائی رفت. پس از یکی دو نشست، چنین نهاده شد که کوشندگان مابینگانی از سوی خود نزد عین الدوله بفرستند که با خود او گفتگو شود. اینان چهار تن را برگزیدند: میرزا ابوالقاسم پسر

در نهضت مشروطیت، زنان ایرانی نیز نقش فعالی داشتند. زنان و دختران ما، در روز هائیکه کمترین روزنه آزادی برویشان باز نبود، دوشادوش برادران و شوهران و پسران خود در جنگ علیه استبداد شرکت داشتند.

یکدسته از زنان مسلح که با چادر از یکی از سنگر های تبریز پاسداری میکردند گواه شرکت فعالانه زنان در انقلاب است. به نوشته روزنامه حبل المتین: «در یکی از زد و خورد های بین اردوی انقلابی معروف ستارخان و لشکریان شاه بین کشته شدگان انقلابیون، جنازه بیست زن مشروطه طلب در لباس مردانه پیدا شد. «در نمایشهای خیابانی مشروطه طلبان، زنان ایران به تعداد زیاد شرکت داشتند.

پس از واقعه ماکو و کشتار مردم، در مساجد سینه زنها می خواندند: کشتند ز اسلام چو در قلعه ماکو ای شاه نجف، شیر خدا صاحب ما کو

«انجمن اتحاد طلاب» در سالگرد کشته شدن سید عبدالحمید که با گلوله قزاقها بقتل رسیده بود مراسم مفصلی در مزار سید برگزار کرد که بنوشته مرحوم کسروی، برای نخستین بار در ایران «در یک بزم سوگواری، شیوه ایرانی را با شیوه اروپائی توأم گردانیدند که همین یکی از ایرادهائی بود که بست نشینان عبدالعظیم به مشروطه خواهان میگرفتند». در این مراسم مردم دسته دسته آمده بشیوه مسلمانی فاتحه میخواندند و به آئین اروپائی دسته گل میگذاشتند بعد این اشعار خوانده شد که در روزنامه انجمن تبریز چاپ شد: زانروز که از دار فنا رخت کشیدی از جان بگذشتیم و زخونت نگذشتیم. هر قطره ی خون کز بدنت ریخته شد ما بر داشته با خون دل خود بسر شیتیم در راه وطن آنچه نهفتند و نگفتند.

المنته ته که نردیم و بدیدیم شد سبز هر آن تخم که پارینه بکشتیم بریاد هماندم که سپردیم بختاکت این دسته گلی را به مزار تو بهشتیم

این ریائی هم از شماره ۱۳ روزنامه روح القدس، در ته مقاله ای مربوط به ترور «اتابک» بدست عباس آقا صراف آمده: ظالم زستم همیشه لات آمده است رخ رفته پیاده باثبات آمده است. مشروطه طلب با سب و پیلست بکار چون کشته وزیر، شاه مات آمده است.

بعد از قتل فجعیم ارباب فریدون خسرو آزاد مرد زرتشتی، که بدستور محمد علی میرزا و بدست صنیع حضرت بوسیله صادق کچل و چهار نفر از همدستانش کشته شد مردم تهران در خیابانها شعار می دادند: قتل فریدون گیر خون سیاوش شد. خیمه مشروطیت جمله سیاهوش شد

شعر یکی از شاعران میهن پرست بنام حاجی محمد اسماعیل منیر مازندرانی نیز زیانزد بود: عنکبوت ار لانه دارد آدمی دارد وطن عنکبوت اساتو هم دور وطن تازی بتن بهر حفظ لانه خود می تند تار عنکبوت زعنکبوتی کیم نه ای، ای غافل از حفظ وطن عقل کل مهر وطن را معنی ایمان شمرد معنی ایمان بود مهر و طن بی ریب وطن از میرزا حسن خان بدیع نیز این شعر ذکر کردنی است: چرا نمگیری حالت فکار وطن چرا نمیشنوی ناله های زار وطن



شعرها وچکامه های انقلابی

شعر های ساده ای سروده و از زبان دختر ها گفت: هفده و هیجده و نوزده و بیست ای خدا کسی فکر ما نیست

در اصفهان، بروجعه دوم جمادی الاول عمومی شد و دسته های سینه زن و زنجیر زن و شیک زن در پیشا پیش مردم در شهر براه افتاد و بچه های هشت - ده ساله می خواند: ای شیعه چه غوغا است که روز همه شد شام خون گریه کن از بی کسی و غربت اسلام.

فدائیان سده تفنگ بدوش و قطار فشنک حمایل کرده و شش لولها را دور کمر بسته با شمیر کشیده و کفن بگردن در شهر براه افتاده می خواندند: «ما بند خدائیم مشروطه را فدائیم.

در جریان انقلاب مشروطیت، طی سالهائی که قیام مردم شکل میگرفت، آزادگان و راد مردان برای بیداری مردم و جلب آنان به جنبش آزادیخواهی و مشروطه طلبی هیچ فرصت و وسیله ای را از دست نمی دادند، یکی از این وسیله ها که اتفاقاً سخت موثر هم می افتاد، تهییج مردم با شعر های دوبیتی ها و مثلثی های عامیانه بود که دهن به دهن و سینه به سینه از شهر ها و روستاها میگذاشتند و ایرانگیر می شد. روزنامه ها نیز با چاپ این چکامه ها و شعر ها به گسترش آن کمک میکردند مرحوم کسروی در کتاب تاریخ مشروطه ایران از آخوند جوان زردمویی یاد میکند - که در خانه ی وسیع در تبریز، در برابر مردمی که آرام و خاموش برای دانستن و فهمیدن واژه «مشروطه» جمع شده بودند بازبان شیوا می خواند:

بلبلان وقت گل آمد که بنالند از شوق نه کم از بلبل مستی، توبنال ای هشیار خبرت هست که مرغان چمن میکوبند آخر ای خفته سر از بالش غفلت بردار تا کی آخر چو بنفشه سرغفلت در پیش حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار

و این چند بیت هم از سرودهائی است که شاگردان دبستانها می خواندند و گاه، مردم با آنان همصدا می شدند:

اه ای آزادگان از دست استبداد داد خانمان شش هزاران ساله را پر باد داد. یکنفر کز مادرش هنگام زاد آزاد زاد بهر چه خود را بدست جور استبداد داد هر دم از هر گوشه ای میاید این فریاد یاد اه ای آزادگان از دست استبداد داد خانمان شش هزاران ساله را بر باد داد.

روزنامه «بلدیه» ضمن اشاره به اوج روح مبارزه جونی در ولایات می نویسد: «چند روز قبل جناب آقای ثقه الاسلام و جناب آقای حاجی آقا نورالله تشریف برده بودند در سده بجهت تمشیت مجلس آنجا شخصی از آقایان محترم آنجا خواب دیده بود حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه را که خلاصه خواب اینست که حضرت بان آقا فرموده بودند:

فرزند بمردم بگو، مجلس مشروطه را یاری کن. بهر حال آقا خواب خود را به مردم سده فرموده بودند از قرار مذکور هفتصد نفر از جوانهای رشید سده اسم خود را ثبت داده اند که لباس مخصوصی بپوشند بانسان مجلس، سر باز های فدائی مجلس بوده باشند... روی نشانهای آنها نوشته است: «سرباز فدوی مجلس مقدس» و هر پنجاه نفر یک رئیس برای خود معین نموده اند و روی نشان رئیس آنها این شعر نوشته شده فدای مجلس ملی و حکم نورالله اقول اشهدان لااله الا الله

در زمان حکمرانی اصف الدوله فرمانفرمای خراسان وقتی مساله فروش دختران قوچان «پیش آمد و مجلس، اصف الدوله را به تهران خواند و او را ببازخواست و داوری کشید، صوراسرافیل درباره آن